



کاربرد منابع ارزیابانه در ساخت معنای علمی: مطالعه گفتمانی

مقالات پژوهشی

محسن نوبخت ✉

استادیار، گروه مطالعات زبانی، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت)، تهران، ایران.
نویسنده مسئول: nobaxt@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخها: دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۰۷ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۴	پژوهش حاضر با هدف بررسی نحوه به کارگیری زبان ارزیابانه در بخش نتیجه‌گیری مقالات علمی پژوهشی در چهار رشته جامعه‌شناسی، حقوق، فلسفه و پزشکی انجام شده است. در این راستا، نظریه ارزیابی و چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک به عنوان بنیان نظری به کار گرفته شد. روش پژوهش مبتنی بر تحلیل کیفی و کمی متون بود و با تحلیل ۴۵ بخش نتیجه‌گیری از مقالات منتشرشده در مجلات معتبر این چهار رشته، توزیع مؤلفه‌های نظریه ارزیابی شامل نگرش (احساس، قضاوت، ارزش‌گذاری)، درجه‌بندی (شدت و دامنه)، و مشارکت در گفتمان (تک‌صدایی و چندصدایی) مشخص گردید. یافته‌ها نشان دادند که در رشته‌های علوم انسانی (جامعه‌شناسی، حقوق و فلسفه)، مؤلفه‌های قضاوت و ارزش‌گذاری در مقایسه با پزشکی بسامد بیشتری دارند و در این رشته‌ها زبان ارزیابانه در راستای نقد نهادها، بازخوانی مفاهیم اجتماعی-سیاسی، و ترویج عدالت اجتماعی به کار می‌رود؛ در حالی که در رشته پزشکی زبان ارزیابانه عمدتاً در خدمت تقویت اعتبار روش علمی، پیشنهاد پژوهش‌های آینده، و بی‌طرف‌نمایی علمی است. همچنین مشارکت در گفتمان در علوم انسانی به صورت چندصدایی و ارجاع به دیدگاه‌های مختلف است، اما در پزشکی بیشتر تک‌صدایی و مبتنی بر قطعیت علمی است. تحلیل گفتمانی این داده‌ها نیز نشان داد که زبان نتیجه‌گیری در هر رشته بازتابی از ساختارهای قدرت، دانش و مشروعیت در گفتمان آن رشته است. این پژوهش با تأکید بر پیوند زبان و ایدئولوژی، نشان می‌دهد که تحلیل زبان ارزیابانه می‌تواند در فهم نقش گفتمان علمی در سیاست‌گذاری دانش و آموزش دانشگاهی نقش مؤثری ایفا کند.
واژگان کلیدی: ژانر علمی زبان علم مقالات علمی-پژوهشی نظریه ارزیابی تحلیل گفتمان انتقادی	

استناد: نوبخت، محسن (۱۴۰۴). کاربرد منابع ارزیابانه در ساخت معنای علمی: مطالعه گفتمانی مقالات پژوهشی. پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، ۲۹ (۵۶)، ۲۴۱-۲۷۶.

<https://doi.org/10.30487/rwab.2026.2067349.1659>

© ۱۴۰۴ (۲۰۲۵) نویسنده‌گان مقاله، نشریه پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم انسانی (سمت).



Evaluative Resources in the Discursive Construction of Scientific Meaning: A Study of Research Articles

Mohsen Nobakht ✉

Assistant Professor, Department of Linguistic Studies, Research Institute for Humanities and Development Studies (SAMT), Tehran, Iran. Corresponding author: nobaxt@gmail.com

Article Info

History

Received: May. 28, 2025

Accepted: Sep. 05, 2025

Keywords

Academic Genre
Scientific
Language
Research Articles
Appraisal Theory
Critical Discourse
Analysis

Abstract

The present study aims to investigate the use of evaluative language in the conclusion sections of research articles across four disciplines: Sociology, Law, Philosophy, and Medicine. The research is theoretically grounded in Appraisal Theory and van Dijk's framework of Critical Discourse Analysis. Employing a mixed-method approach, both qualitative and quantitative analyses were conducted on 45 conclusion sections from articles published in reputable journals within these disciplines. The study examined the distribution of appraisal resources, including attitude (affect, judgment, appreciation), graduation (force and focus), and engagement (monoglossic and heteroglossic strategies). The findings revealed that in the humanities (Sociology, Law, and Philosophy), judgment and appreciation resources occur more frequently than in Medicine, and evaluative language in these fields is primarily used to critique institutions, reinterpret socio-political concepts, and promote social justice. In contrast, in Medicine, evaluative language mainly serves to reinforce the credibility of research methods, propose future studies, and maintain scientific objectivity. Furthermore, engagement in the humanities is characterized by heteroglossic strategies and references to diverse viewpoints, whereas in Medicine, it tends to be monoglossic and oriented toward scientific certainty. Discourse analysis of these data also indicates that the language of conclusions reflects the underlying structures of power, knowledge, and legitimacy in each discipline's discourse. By highlighting the intersection of language and ideology, this study demonstrates that analyzing evaluative language can provide critical insights into the role of scientific discourse in knowledge policymaking and higher education.

Citation: Nobakht, M. (2025). Evaluative Resources in the Discursive Construction of Scientific Meaning: A Study of Research Articles. *University Textbooks Research and Writing*, 29(56), 241-276. <https://doi.org/10.30487/rwab.2026.2067349.1659>

© 2025 Authors, University Textbooks Research and Writing.

Publisher: Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities (SAMT).

مقدمه

در دو دهه اخیر، توجه به نقش زبان در تولید، بازنمایی و مشروع‌سازی دانش علمی، به‌ویژه در حوزه نگارش دانشگاهی، به رشد قابل توجه رویکردهای زبان‌شناختی در تحلیل متون علمی انجامیده است. یکی از مهم‌ترین این رویکردها، تحلیل گفتمان نظام‌مند (هلیدی و متیسن^۱، ۲۰۱۴) است که با تمرکز بر چگونگی سازماندهی معنا در گفتمان، امکان بررسی رابطه‌ی میان زبان و ایدئولوژی را فراهم می‌سازد. در این میان، نظریه ارزیابی که توسط مارتین و وایت (۲۰۰۵) در چارچوب زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند توسعه یافته، ابزاری دقیق برای تحلیل موضع‌گیری گوینده/نویسنده، شیوه‌های درگیرسازی مخاطب، و دیدگاه‌های ارزشی در گفتمان علمی و غیرعلمی ارائه می‌دهد. نظریه ارزیابی، با تمرکز بر سه نظام فرعی اصلی یعنی «نگرش»، «درجه‌بندی» و «مشارکت در گفتمان»، راهی برای تحلیل ابعاد بینافردی زبان در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد. مؤلفه «نگرش» که خود به سه زیرمؤلفه‌ی احساس، قضاوت و ارزش‌گذاری تقسیم می‌شود، به‌ویژه در متون دانشگاهی حائز اهمیت است؛ چراکه نویسنده در مقام کنشگر گفتمانی، ناگزیر است دیدگاه و موضع خود را نسبت به پیشینه‌ی پژوهش، روش‌ها، و یافته‌ها بیان کرده و مشروعیت ادعای علمی‌اش را با استفاده از منابع ارزیابانه تقویت کند (هایلند^۲، ۲۰۰۵؛ هود^۳، ۲۰۱۰؛ تامپسون و هانستون^۴، ۲۰۰۰).

ژانر علمی یکی از گسترده‌ترین و پرکاربردترین گونه‌های گفتمانی در فضای دانشگاهی و تولید دانش است که بر اساس دو معیار اصلی، شیوه بیان و نوع مخاطب، به انواع مختلفی تقسیم می‌شود. از منظر شیوه بیان، ژانر علمی به دو دسته‌ی گفتاری (مانند سخنرانی علمی، کنفرانس) و نوشتاری (مانند مقاله، پایان‌نامه، کتاب درسی) تقسیم می‌شود؛ و از حیث مخاطب، می‌توان آن را به انواعی مانند مقاله پژوهشی، مروری، کتاب درسی دانشگاهی، مقاله ترویجی، و گزارش فنی دسته‌بندی کرد (سوالز^۵، ۱۹۹۰؛ باتیا^۶، ۱۹۹۳). آنچه در پژوهش حاضر مورد توجه قرار می‌گیرد، گونه‌ای از ژانر علمی مکتوب و

-
1. Halliday & Matthiessen
 2. Hyland
 3. Hood
 4. Thompson & Hunston
 5. Swales
 6. Bhatia

دانشگاهی یعنی یعنی مقاله علمی-پژوهشی است که با هدف ارائه‌ی یافته‌های جدید پژوهشی برای جامعه علمی تخصصی تولید می‌شود. در ساختار مقاله علمی، هر بخش (از جمله چکیده، مقدمه، روش، یافته‌ها، و نتیجه‌گیری) از نظر سازمان‌دهی و نقش‌گفتمانی خود، دارای ویژگی‌هایی متمایز است. در این میان، بخش «نتیجه‌گیری» به منزله‌ی مرحله‌ای کلیدی برای بازنمایی دیدگاه نهایی نویسنده و تثبیت اعتبار ادعاهای پژوهش شناخته می‌شود. این بخش نه تنها چکیده‌ای از یافته‌ها را ارائه می‌دهد، بلکه از طریق بهره‌گیری از زبان ارزیابانه، نقش مهمی در شکل‌دهی نگرش مخاطب نسبت به اهمیت، اعتبار، و پیامدهای پژوهش ایفا می‌کند (هایلند، ۱۹۹۰؛ سامراج^۱، ۲۰۰۸؛ هود، ۲۰۱۰).

بنابراین، بخش نتیجه‌گیری جایگاهی ممتاز در بازنمایی منابع ارزیابانه دارد، چراکه نویسنده نه تنها یافته‌های کلیدی را مرور و برجسته می‌کند، بلکه از طریق کاربرد منابع ارزیابانه، به تثبیت جایگاه گفتمان علمی خود در نسبت با گفتمان پیشین می‌پردازد (باستورکمن^۲، ۲۰۱۲؛ کانوکسیلاپاتام^۳، ۲۰۰۵). انتخاب واژگان ارزش‌گذار، ساخت‌های قضائیه، و شیوه‌های تقویت یا تعدیل ادعاها در این بخش، نقش مستقیمی در میزان اقناع مخاطب و پذیرش مقاله در جامعه علمی دارد. با این حال، مطالعات اندکی به صورت اختصاصی به تحلیل منابع ارزیابانه در بخش نتیجه‌گیری پرداخته‌اند، و بیشتر پژوهش‌ها معطوف به تحلیل بخش مقدمه (مانند هود، ۲۰۱۰؛ عبدی، صادقی و محمدی، ۲۰۲۰) یا چکیده (مانند لی‌هوا و ابراهیم^۴، ۲۰۱۹) و مقالات عمومی بوده‌اند (هایلند و تسه^۵، ۲۰۰۵؛ هود، ۲۰۱۱)، و یا در بررسی خود تنها بر یک مؤلفه از نظریه ارزیابی متمرکز شده‌اند (بابائی و انصاری، ۲۰۰۵؛ فرنی و همکاران، ۲۰۲۰).

از سوی دیگر، بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده در این حوزه بر متونی از حوزه‌های آموزش زبان، زبان‌شناسی کاربردی، پزشکی یا علوم مهندسی متمرکز داشته‌اند (بابائی، ۲۰۱۱؛ فرنی، صادقی و عطائی، ۲۰۲۰)، حال آن‌که رشته‌هایی مانند حقوق، جامعه‌شناسی و فلسفه – که نماینده سه نگرش معرفت‌شناختی متمایز یعنی اثبات‌گرایانه، انتقادی، و تفسیری‌اند – کمتر مورد تحلیل نظام‌مند قرار گرفته‌اند، خاصه اینکه با رشته پزشکی با

-
1. Samraj
 2. Basturkmen
 3. Kanoksilapatham
 4. Lihua & Ibrahim
 5. Tse

معرفت‌شناسی بسیار متفاوت مقایسه نشده‌اند. این در حالی است که تفاوت در جهت‌گیری‌های معرفت‌شناختی، نوع پرسش‌های پژوهشی، و روش‌های استدلال، می‌تواند به تفاوت‌های چشم‌گیری در میزان و نوع کاربرد منابع ارزیابانه بین این رشته‌ها منجر شود (هایلند، ۲۰۰۲؛ سلاجر-میر^۱، ۱۹۹۸).

از منظر نگارش علمی، شناخت این تفاوت‌ها نه تنها به درک بهتر از شیوه‌های مشروع‌سازی دانش در حوزه‌های مختلف کمک می‌کند، بلکه می‌تواند در برنامه‌ریزی آموزشی برای توسعه سواد آکادمیک و بینافردی دانشجویان و پژوهشگران مؤثر واقع شود (هایلند و سانچو گویدا^۲، ۲۰۱۲). همچنین به لحاظ نظری، بررسی گفتمان نتیجه‌گیری در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی، ظرفیت‌های تحلیلی نظریه ارزیابی را در گفتمان‌های غیراثبات‌گرا به چالش می‌کشد و توسعه می‌دهد. بر این اساس، پژوهش حاضر با هدف پر کردن شکاف موجود در ادبیات پژوهش، به تحلیل و مقایسه‌ی منابع ارزیابانه در بخش‌های نتیجه‌گیری مقالات پژوهشی در سه رشته حقوق، جامعه‌شناسی و فلسفه و مقایسه آن با رشته پزشکی می‌پردازد. با بهره‌گیری از چارچوب نظری مارتین و وایت (۲۰۰۵) و تحلیل گفتمان انتقادی و ترکیب روش تحلیل کیفی و کمی، تلاش شده است تا چگونگی تحقق مؤلفه‌های نظریه‌آرایی (نگرش، درجه بندی، مشارکت در گفتمان) در این سه گفتمان دانشگاهی علوم انسانی و گفتمان پزشکی مورد بررسی قرار گیرد. یافته‌های این مطالعه می‌توانند در ترسیم تفاوت‌های سبک گفتمانی میان این رشته‌ها، شناخت نقش زبان در تولید دانش، و بهبود آموزش نگارش علمی نقش مؤثری ایفا کنند.

پرسش‌های اصلی پژوهش بدین شرح‌اند:

۱. چه نوع منابع ارزیابانه‌ای در بخش نتیجه‌گیری مقالات علمی رشته‌های منتخب به کار می‌روند؟
۲. چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در به کارگیری این منابع در میان رشته‌های مختلف مشاهده می‌شود؟
۳. این تفاوت‌ها چگونه می‌توانند با ویژگی‌های معرفت‌شناختی هر رشته تبیین شوند؟

مبانی نظری و پیشینه پژوهش

مبانی نظری

نظریه ارزیابی

در نگارش علمی، زبان تنها وسیله انتقال اطلاعات نیست، بلکه بستری است برای بازنمایی موضع‌گیری‌ها، ارزش‌ها و تعاملات بین‌فردی میان نویسنده و مخاطب (هایلند، ۲۰۰۵؛ هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴). برای تحلیل این ابعاد، نظریه ارزیابی جان ر. مارتین و پیترو. وایت (۲۰۰۵) یکی از چارچوب‌های برجسته و پرکاربرد در زبان‌شناسی نظام‌مند نقش‌گرا به شمار می‌رود. این نظریه، با تمرکز بر تحلیل زبان ارزیابانه، سه نظام اصلی را معرفی می‌کند: نگرش، درجه‌بندی، و مشارکت در گفتمان.

نگرش به بیان احساسات، قضاوت‌ها و ارزش‌گذاری‌های گوینده نسبت به موضوع، افراد یا پدیده‌ها اطلاق می‌شود و خود شامل سه زیرمجموعه است:

- احساس^۱: بیان هیجانات و احساسات مانند رضایت، ناامیدی، ترس و خوشحالی (مارتین و وایت^۲، ۲۰۰۵). در بخش نتیجه‌گیری مقالات علمی، نویسنده ممکن است احساس رضایت یا خوشنودی از نتایج پژوهش را به صورت غیرمستقیم از طریق واژگان مثبت یا عبارت‌های تأکیدی بیان کند، برای مثال: «نتایج این مطالعه به طور قانع‌کننده نشان می‌دهد...» (فرنیا و همکاران، ۲۰۲۰).
- قضاوت^۳: ارزیابی رفتارها و عملکردها بر اساس معیارهای اخلاقی، اجتماعی یا علمی است (بدنارک^۴، ۲۰۰۶). نویسندگان در نتیجه‌گیری ممکن است رفتار پژوهشگران پیشین را تأیید یا نقد کنند، مثلاً با عباراتی چون «مطالعات پیشین ناکافی بوده‌اند» یا «روش ارائه‌شده قابلیت اعتماد بالایی دارد.» (بابائی، ۲۰۰۹).
- ارزش‌گذاری^۵: ارزیابی اشیاء، فرآیندها یا مفاهیم از منظر زیبایی‌شناسی، ارزش یا اهمیت (مارتین و وایت، ۲۰۰۵)؛ برای مثال، عباراتی مانند «رویکرد پیشنهادی نوآورانه و مؤثر است» در نتیجه‌گیری‌ها برای برجسته‌سازی اهمیت یافته‌ها به کار می‌رود (هود، ۲۰۱۰).

1. Affect
2. Martin & White
3. Judgment
4. Bednarek
5. Appreciation

- درجه‌بندی^۱: به افزایش یا کاهش شدت نگرش‌ها و ارزیابی‌ها اشاره دارد که از طریق ادات و ساختارهای مختلف مانند قیدها، مقایسه‌ها و گزاره‌های تعدیل‌کننده انجام می‌شود (هانستون و تامپسون، ۲۰۰۰). برای نمونه، استفاده از عباراتی همچون «کاملاً»، «نسبتاً»، «تا حد زیادی» نشان‌دهنده‌ی تغییر شدت نگرش در متن نتیجه‌گیری است (فرنیا و همکاران، ۲۰۲۰). این نظام به نویسنده امکان می‌دهد تا میزان قطعیت، اقتدار یا احتیاط در بیان نتایج را تنظیم کند.
- مشارکت در گفتمان^۲: به نحوه‌ی مدیریت حضور دیدگاه‌های مختلف، تعامل با مخاطب و ارجاع به صداها یا مخالف یا موافق اشاره دارد (مارتین و وایت، ۲۰۰۵). در بخش نتیجه‌گیری، نویسندگان با استفاده از ساختارهایی مانند «ممکن است»، «برخی معتقدند»، یا «اگرچه این مطالعه ...» به نشان دادن تسلط و باز بودن نسبت به دیدگاه‌های دیگر می‌پردازند (عبدی، صادقی و محمدی، ۲۰۲۰). این ویژگی به متن علمی حالت پویایی و انعطاف‌پذیری می‌دهد و نشان‌دهنده‌ی بلوغ گفتمانی پژوهش است.

رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی به روش ون دایک

تحلیل گفتمان انتقادی به عنوان روشی برای بررسی زبان و گفتمان در بافت‌های اجتماعی، تلاش می‌کند تا نشان دهد چگونه زبان به بازتولید و تثبیت روابط قدرت، نابرابری و سلطه-ی اجتماعی کمک می‌کند (فرکلوف^۳، ۱۹۹۵؛ ون دایک^۴، ۱۹۹۳). تحلیل انتقادی گفتمان نه یک نظریه‌ی منسجم بلکه مجموعه‌ای از رویکردهاست که وجه مشترک همه آنها بررسی روابط بین زبان، گفتمان و قدرت است. در این میان، رویکرد ون دایک یکی از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین چارچوب‌های پژوهش در تحلیل انتقادی گفتمان است که با تأکید بر ساختارهای شناختی و تحلیل چندسطحی، ابعاد مختلف گفتمان را در ارتباط با قدرت و ایدئولوژی بررسی می‌کند (ون دایک، ۱۹۹۸، ۲۰۰۱).

بر اساس ون دایک (۲۰۰۱)، گفتمان نه تنها مجموعه‌ای از واژگان و جملات است، بلکه فرایندی است که در آن مدل‌های ذهنی، باورها و نگرش‌های افراد شکل می‌گیرد و

1. Graduation
2. Engagement
3. Fairclough
4. van Dijk

بازتولید می‌شود. بنابراین تحلیل گفتمان انتقادی به روش ون دایک می‌کوشد تا این ساختارهای ذهنی و شناختی را شناسایی کرده و رابطه آن‌ها را با نظام‌های قدرت اجتماعی نشان دهد. این رویکرد تحلیل خود را در سه سطح اصلی متمرکز می‌کند: سطح متن^۱، سطح گفتمان^۲، و سطح اجتماعی-شناختی^۳ (ون دایک، ۱۹۹۸). در سطح متن، تحلیل به بررسی ویژگی‌های زبانی، از جمله انتخاب واژگان، ساختارهای نحوی، سبک و شکل‌بندی جملات می‌پردازد که حامل نشانه‌های قدرت و ایدئولوژی هستند (ووداک و میر^۴، ۲۰۰۹). در سطح گفتمان، ارتباط و سازماندهی عناصر مختلف متن و نحوه بیان دیدگاه‌ها و مفاهیم مورد توجه قرار می‌گیرد که می‌تواند راهبردهایی مانند برجسته‌سازی، حذف، توجیه و انکار را آشکار سازد (ون دایک، ۲۰۰۶). در نهایت، در سطح اجتماعی-شناختی، تحلیل به بررسی تأثیر گفتمان‌ها بر نگرش‌ها، باورها و بازتولید ساختارهای نابرابری در جامعه می‌پردازد (فرکلاف، ۲۰۱۳). از دیگر ویژگی‌های متمایز رویکرد ون دایک، تأکید بر نقش راهبردهای گفتمانی^۵ در بازتولید یا مقابله با سلطه است. این راهبردها شامل روش‌هایی مانند برجسته‌سازی اطلاعات مطلوب، حذف یا سکوت در برابر دیدگاه‌های مخالف، توجیه اعمال و پنهان‌سازی نابرابری‌ها هستند که به زبان به گونه‌ای ساختاربندی می‌شوند که قدرت و ایدئولوژی خاصی را تقویت کنند (ون دایک، ۲۰۰۹). در پژوهش‌های مرتبط با تحلیل زبان علمی و آکادمیک، رویکرد ون دایک ابزار قدرتمندی برای بررسی چگونگی به کارگیری زبان ارزیابانه در متون علمی است. از طریق این رویکرد می‌توان تحلیل کرد که چگونه زبان در بخش‌هایی مانند نتیجه‌گیری مقالات پژوهشی، برای برجسته‌سازی دستاوردها، مدیریت نقدها، و تثبیت اعتبار علمی مورد استفاده قرار می‌گیرد (هایلند، ۱۹۹۸؛ پالتریج^۶، ۲۰۰۶).

در نهایت، تلفیق نظریه ارزیابی مارتین و وایت (۲۰۰۵) با رویکرد ون دایک، امکان تحلیل دقیق‌تر زبان ارزیابانه در متن‌ها را فراهم می‌کند. درحالی‌که نظریه ارزیابی به بررسی مؤلفه‌های زبانی نگرش، درجه‌بندی و مشارکت می‌پردازد، رویکرد ون دایک به تبیین

-
1. linguistic/textual
 2. discourse
 3. social-cognitive
 4. Wodak & Meyer
 5. discourse strategies
 6. Paltridge

چرایی و چگونگی به کارگیری این زبان در چارچوب گفتمانی و اجتماعی می‌پردازد (مارتین و وایت، ۲۰۰۵؛ ون دایک، ۲۰۰۶). با ادغام رویکرد ون دایک در تحلیل زبان ارزیابانه، می‌توان فراتر از شناسایی مؤلفه‌های زبانی رفت و کارکرد اجتماعی و گفتمانی این زبان را بررسی کرد. به عبارت دیگر، پرسش‌های کلیدی که این رویکرد مطرح می‌کند عبارتند از: چرا نویسنده از زبان ارزیابانه در این بخش استفاده می‌کند؟ این زبان در خدمت بازتولید کدام گفتمان‌های علمی، فرهنگی یا قدرت است؟ چه مدل‌های ذهنی و نگرش‌هایی در این زبان ارزیابانه ساخته می‌شود؟ چگونه استراتژی‌های گفتمانی به مدیریت انتقادات و تثبیت جایگاه علمی کمک می‌کنند؟

از دیگر مزایای به کارگیری رویکرد ون دایک در تحلیل بخش نتیجه‌گیری مقالات علمی میتوان به سه نکته اشاره کرد: ۱) بازنمایی قدرت و اعتبار علمی: تحلیل استراتژی‌های گفتمانی ون دایک نشان می‌دهد چگونه نویسندگان با استفاده از زبان ارزیابانه، جایگاه علمی خود را تثبیت و دستاوردهای خود را برجسته می‌کنند (ون دایک، ۲۰۰۹). ۲) بررسی چندصدایی و مقابله با نقد: تحلیل مؤلفه‌ی مشارکت در گفتمان در چارچوب نظریه ارزیابی و همزمان بررسی استراتژی‌های تک‌صدایی یا چندصدایی در رویکرد ون دایک، نشان می‌دهد نویسندگان چگونه با دیدگاه‌های مخالف تعامل دارند یا آنها را محدود می‌کنند (مارتین و وایت، ۲۰۰۵؛ ون دایک، ۲۰۰۶). ۳) شناخت مدل‌های ذهنی پنهان: تحلیل سطح شناختی ون دایک به درک بهتر مدل‌های ذهنی که از طریق زبان ارزیابانه منتقل می‌شود کمک می‌کند؛ مانند نگرش‌های مثبت یا منفی نسبت به موضوع، مخاطبان یا جامعه علمی (ون دایک، ۲۰۰۱).

پیشینه پژوهش

مطالعه زبان ارزیابانه در متون علمی، به ویژه در سال‌های اخیر، در کانون توجه زبان‌شناسان نظام‌مند نقش‌گرای اجتماعی و تحلیل‌گران گفتمان قرار گرفته است. نظریه ارزیابی که نخستین بار توسط مارتین و وایت (۲۰۰۵) در چارچوب زبان‌شناسی نظام‌مند نقش‌گرا توسعه یافت، چارچوبی را برای تحلیل نحوه ابراز نگرش، مشارکت در گفتمان و درجه بندی در زبان فراهم می‌آورد. بسیاری از مطالعات، با اتکا بر این نظریه، تلاش کرده‌اند تا تفاوت‌های بین‌زبانی، میان‌فرهنگی، یا بین‌رشته‌ای در متون آکادمیک را بررسی کنند.

برای نمونه، بابایی (۲۰۰۹) به بررسی چگونگی به کارگیری منابع ارزیابانه در مقالات علمی-ترویجی پرداخت و نشان داد که حتی در متونی که به ظاهر باید عاری از

ارزیابی باشند، نویسندگان از راهبردهای زبانی ارزیابانه برای جلب نظر مخاطب بهره می‌گیرند. همچنین لی‌هوا و ابراهیم (۲۰۱۶) در مطالعه‌ای بین‌فرهنگی به بررسی استفاده از منابع «توجیه‌گر»^۱ در چکیده‌های پایان‌نامه‌های نوشته‌شده توسط دانشجویان چینی و مالزیایی پرداختند. این پژوهش نیز نشان داد که تفاوت‌های زبانی و فرهنگی نقش مهمی در انتخاب منابع ارزیابانه دارند. پژوهش‌هایی همچون سوئت‌لینگ و کراسوت (۲۰۱۸) و نیز مطالعه‌ی عبدی و همکاران (۲۰۲۰) درباره‌ی استفاده از منابع ارزیابانه در بخش مقدمه، بر نقش سطح زبانی نویسنده و عوامل آموزشی در این تفاوت‌ها تأکید کرده‌اند. مطالعه‌ی فرنیا، سعیدی و عطایی (۲۰۲۰) از جمله پژوهش‌هایی است که به طور خاص به تحلیل بخش نتیجه‌گیری مقاله‌های پژوهشی با رویکرد بین‌رشته‌ای پرداخته است. نتایج این مطالعه نشان داد که استفاده از منابع ارزیابانه در بخش نتیجه‌گیری نه تنها رایج است، بلکه از نظر نوع و شدت در رشته‌های مختلف متفاوت است. تفاوت کار آنها با پژوهش حاضر در این است که پژوهش حاضر اولاً رشته‌های متفاوتی را بررسی می‌کند، ثانیاً به مقایسه‌ی یافته‌ها با رشته‌ای با معرفت‌شناسی متفاوت می‌پردازد (پزشکی)، و ثالثاً با تحلیل گفتمان انتقادی یافته‌ها و نسبت آنها با مناسبات قدرت و دانش ابعاد جدید و انتمقادی به یافته‌ها می‌بخشد. در مطالعه‌ای دیگر، عبدی، صادقی و محمدی (۲۰۲۰) به تحلیل زبان ارزیابانه در بخش مقدمه‌ی مقالات زبان‌شناسی پرداختند. آن‌ها با استفاده از رویکرد مبتنی بر حرکت^۲ نشان دادند که نویسندگان در هر مرحله از ساختار مقدمه، از انواع خاصی از منابع ارزیابی (نگرش، مشارکت، درجه‌بندی) بهره می‌برند. در حوزه‌ی زبان دوم، فرنیا و همکاران (۲۰۲۱) در مقاله‌ای دیگر، به تحلیل تطبیقی مقاله‌های علوم تغذیه به زبان فارسی و انگلیسی پرداختند و تفاوت‌های قابل توجهی را در بهره‌گیری از منابع نگرشی و درجه‌بندی در دو زبان گزارش کردند. بررسی مقایسه‌ای بین متون علمی نوشته‌شده به زبان اول و دوم نیز از دیگر رویکردهای رایج در این زمینه است. با وجود رشد روزافزون مطالعات در این حوزه، بخش نتیجه‌گیری مقالات پژوهشی همچنان یکی از کم‌بررسی‌شده‌ترین بخش‌ها در تحلیل زبان ارزیابانه است. از سوی دیگر، مطالعات اندکی به طور خاص به تحلیل بین‌رشته‌ای در این بخش پرداخته‌اند. از این رو، پژوهش حاضر با هدف پر کردن این خلأ، به تحلیل منابع ارزیابانه در بخش نتیجه‌گیری مقالات پژوهشی رشته‌های منتخب علوم انسانی می‌پردازد تا

1. justification resources25

2. move-based analysis

هم میزان و هم نوع استفاده از منابع ارزیابی، و نیز کارکردهای بلاغی-گفتمانی آن‌ها روشن گردد.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش به منظور بررسی میزان و نوع به‌کارگیری منابع زبان ارزیابانه در بخش نتیجه‌گیری مقالات علمی پژوهشی رشته‌های حقوق، جامعه‌شناسی و فلسفه طراحی شده است. پژوهش حاضر از نوع تحلیل متنی ترکیبی است که در آن داده‌ها به صورت کمی (فراوانی و درصد استفاده از مؤلفه‌های ارزیابی) و کیفی (بررسی نحوه کاربرد و کارکرد زبان ارزیابانه از منظر تحلیل گفتمان انتقادی) تحلیل می‌شوند. این رویکرد امکان تحلیل دقیق‌تر و جامع‌تر زبان به‌کاررفته در متون علمی را فراهم می‌کند (کرسول^۱، ۲۰۱۴). جامعه آماری این پژوهش شامل مقالات علمی پژوهشی منتشرشده در سه رشته حقوق، جامعه‌شناسی و فلسفه است که در بازه‌ی زمانی سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۴ در مجلات معتبر داخلی (با رتبه الف) منتشر شده‌اند. برای نمونه‌گیری، از روش نمونه‌گیری تصادفی استفاده شد. در نهایت، تعداد ۴۵ مقاله (۱۵ مقاله برای هر رشته) به عنوان نمونه مورد بررسی قرار گرفت.

رتبه/لینک/مجله	سال	تعداد مقاله
الف/ مجله دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران	۱۴۰۰-۱۴۰۴	۲۵
الف/ طب و تزکیه	۱۴۰۰-۱۴۰۴	۲۰
الف/ مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی	۱۴۰۰-۱۴۰۴	۸
الف/ پژوهش حقوق عمومی	۱۴۰۰-۱۴۰۴	۷
الف/ مجله پژوهش‌های فلسفی	۱۴۰۰-۱۴۰۴	۸
الف/ پژوهش‌های فلسفی-کلامی	۱۴۰۰-۱۴۰۴	۷
الف/ فصلنامه علوم اجتماعی	۱۴۰۰-۱۴۰۴	۸
۲۰الف/ مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران	۱۴۰۰-۱۴۰۴	۷

در تحلیل داده‌ها، چارچوب نظریه ارزیابی به عنوان مبنای کدگذاری منابع ارزیابانه انتخاب شد. ابتدا بخش نتیجه‌گیری هر مقاله به دقت خوانده و نمونه‌های زبان ارزیابانه شامل مؤلفه‌های سه‌گانه «نگرش»، «درجه‌بندی» و «مشارکت» شناسایی و کدگذاری شدند.

سپس تحلیل کمی با شمارش فراوانی هر مؤلفه و زیرمؤلفه‌های آن انجام شد تا میزان کاربرد هر نوع زبان ارزیابانه مشخص گردد. تحلیل کیفی نیز به بررسی نمونه‌های منتخب، تشریح کارکردهای بلاغی و گفتمانی این زبان‌ها و مقایسه تفاوت‌ها و شباهت‌های بین رشته‌ای اختصاص یافت. رویکرد تحلیلی دیگر در این مقاله تحلیل گفتمان انتقادی است؛ نظریه ارزیابی به تحلیل دقیق مؤلفه‌های زبان ارزیابانه در متن می‌پردازد، درحالی‌که تحلیل گفتمان انتقادی به بررسی نقش این زبان در بازتولید یا چالش‌گری نظام‌های معرفتی و قدرت اجتماعی کمک می‌کند. این تلفیق چارچوبی جامع و نوآورانه برای تحلیل بخش نتیجه‌گیری مقالات علمی فراهم می‌سازد که هم از منظر زبانی و هم از منظر اجتماعی-سیاسی قابل تفسیر است.

یافته‌های پژوهش

بخش حاضر به گزارش و تفسیر داده‌های به‌دست آمده از بررسی بخش نتیجه‌گیری مقالات اختصاص دارد. در این راستا، تحلیل در دو سطح کمی و کیفی انجام شده است تا از یک سو، توزیع منابع ارزیابانه در مقالات موردبررسی روشن گردد و از سوی دیگر، کارکردهای این منابع در بافت گفتمان علمی تبیین شود. در گام نخست، داده‌های مربوط به رشته پزشکی ارائه و بر اساس جدول‌های آماری، بسامد و میزان وقوع انواع منابع ارزیابانه شامل نگرش، درجه‌بندی و مشارکت در گفتمان تشریح می‌گردد. پس از آن، برای درک عمیق‌تر، نمونه‌هایی از متن‌های نتیجه‌گیری انتخاب شده و کارکرد منابع ارزیابانه در آنها از منظر رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و ندادیک تحلیل کیفی می‌شود. همین روند در گام دوم برای رشته‌های علوم انسانی (جامعه‌شناسی، حقوق و فلسفه) دنبال می‌شود. بدین ترتیب، ابتدا الگوی توزیع کمی منابع ارزیابانه در مقالات این حوزه‌ها ارائه می‌شود و سپس تحلیل کیفی نمونه‌ها به منظور آشکار ساختن پیوند زبان، ایدئولوژی و ساختارهای گفتمانی در نتیجه‌گیری‌های علمی صورت می‌گیرد. این شیوه ترکیبی (آماري و کیفی/گفتمانی) امکان می‌دهد تا تفاوت‌ها و شباهت‌های میان دو حوزه علوم پزشکی و علوم انسانی در استفاده از منابع ارزیابانه نه تنها در سطح فراوانی زبانی، بلکه در سطح کارکردهای گفتمانی و ایدئولوژیک به طور جامع روشن گردد.

رشته پزشکی

جدول ۱. بسامد وقوع مؤلفه‌های ارزیابی در بخش نتیجه‌گیری مقاله در رشته پزشکی

نظام معنایی	مؤلفه	وقوع	درصد کل (%)
نگرش	احساس	۷۱	۸/۳
	قضاوت	۱۴۲	۱۶/۷
	ارزش‌گذاری	۱۸۸	۲۲/۱
درجه‌بندی	شدت	۲۶۳	۳۰/۹
	دامنه	۷۹	۹/۳
مشارکت در گفت‌وگو	تک‌صدا	۸۵	۱۰/۰
	چندصدا	۲۴	۲/۸
مجموع		۸۵۲	%۱۰۰

تحلیل آماری انجام شده بر روی ۴۵ متن «بحث» [نتیجه‌گیری] پایانی مقالات علمی-پژوهشی در حوزه پزشکی، با اتکا به چارچوب نظریه ارزیابی الگوی مشخصی از کاربرد زبان ارزیابانه را آشکار می‌سازد. بر اساس نتایج حاصل از این تحلیل، بیشترین بسامد به نظام معنایی درجه‌بندی اختصاص دارد که با سهمی بیش از ۴۰٪، به‌ویژه در زیرمؤلفه شدت نقش بارزی در ساختار این متون ایفا می‌کند. شدت اغلب از طریق واژگان تقویتی، قیدها و صفات ارزیابانه چون «بسیار بالا»، «قابل توجه»، «اختلاف معنادار» و «کاهش چشمگیر» به کار رفته است. این تمرکز بر تقویت ارزیابی‌ها را می‌توان به تمایل گفت‌وگو علمی برای تحکیم اعتبار استدلال‌ها و برجسته‌سازی یافته‌ها نسبت داد (مارتین و وایت، ۲۰۰۵: ۱۳۷).

در رتبه دوم، مؤلفه ارزش‌گذاری در نظام نگرش قرار دارد که حدود ۲۲٪ از موارد شناسایی شده را شامل می‌شود. این نوع ارزیابی‌ها معمولاً معطوف به کیفیت نتایج پژوهشی، اثربخشی ابزارها، و مطلوبیت مداخلات پزشکی هستند؛ برای مثال، عباراتی چون «شاخصی مؤثر»، «روش قابل اعتماد»، یا «روندی مطلوب» در ارزیابی ضمنی عملکرد علمی به کار گرفته شده‌اند. این موضوع نشان می‌دهد که گفت‌وگو پزشکی، اگرچه بر پایه‌ی شواهد و داده‌ها استوار است، اما به‌شکلی گسترده از ارزیابی‌های ضمنی در قالب ارزش‌گذاری زیبایی‌شناختی یا کارکردی نیز بهره‌می‌برد (وایت، ۲۰۱۱).

مؤلفه قضاوت نیز سهمی قابل توجه (حدود ۱۸٪) دارد، اما برخلاف آنچه در متون ادبی یا سیاسی رایج است، این نوع ارزیابی‌ها نه برای توصیف شخصیت بلکه عمدتاً برای سنجش عملکرد حرفه‌ای پزشکان، محققان، و تصمیم‌گیران بالینی استفاده شده‌اند. از این رو، گزاره‌هایی چون «تجویز نامناسب»، «عدم رعایت دستورالعمل»، یا «اقدام مؤثر» نشان‌دهنده‌ی نوعی اخلاق‌گرایی ضمنی علمی در نقد یا تمجید از کنشگران هستند؛ اخلاق‌گرایی‌ای که نه در قالب عاطفه بلکه در قالب معیارهای علمی-عملیاتی ظاهر می‌شود (مارتین و رز، ۲۰۰۳: ۲۵).

در سوی دیگر، مؤلفه احساس کمترین میزان کاربرد (حدود ۸٪) را دارد. این یافته کاملاً همخوان با سنت گفتمان علمی و تلاش آن برای حذف عناصر شخصی، عاطفی و ذهنی از استدلال‌هاست (هایلند، ۲۰۰۵). با این حال، محدود نمونه‌های موجود در متن حاکی از حضور احساساتی همچون نگرانی، امید، و ترس در موقعیت‌های بالینی و پرخطر هستند؛ احساساتی که بیشتر از طریق تجربه بیمار یا نتایج نامطلوب مداخلات بالینی بازتابی شده‌اند. در نهایت، مؤلفه مشارکت در گفتمان یا همان تک‌صدایی/چندصدایی بودن گفتار، کمترین سهم را در این متون به خود اختصاص داده است (حدود ۲/۸٪). اکثریت مطلق جملات به صورت تک‌صدایی و مبتنی بر قطعیت گفتمانی بیان شده‌اند، بدون آنکه رد یا امکان دیدگاه‌های بدیل در متن گنجانده شود. این تک‌صدایی بودن، که ون دایک (۲۰۰۱) آن را ویژگی اساسی گفتمان‌های اقتدارمحور می‌داند، در متون پزشکی به‌مثابه ابزاری برای بازتولید مشروعیت گفتمان علمی و تثبیت هژمونی دانش پزشکی عمل می‌کند.

به طور کلی، داده‌های آماری این جدول نشان می‌دهد که متون علمی-پزشکی، اگرچه با رویکردی ظاهراً عینی و خنثی نوشته شده‌اند، در سطوح زبانی و معنایی حامل ارزیابی‌های ضمنی فراوانی هستند. این ارزیابی‌ها از طریق مؤلفه‌هایی چون درجه‌بندی و ارزش‌گذاری، پیام‌های ایدئولوژیکی همچون اولویت دانش علمی بر تجارب غیررسمی، برتری شواهد کمی بر کیفی، و اعتماد به نظام‌های استاندارد درمانی را بازتابی می‌کنند. در ادامه به چند نمونه از به کارگیری زبان ارزیابانه در بخش نتیجه‌گیری مقالات رشته پزشکی و بحث درخصوص آنها می‌پردازیم.

نمونه ۱

بهبود عملکرد حرکتی و حسی پس از درمان در گروه سلنیوم و همچنین در گروه آستاگزانتین در مقایسه با گروه آسیب نخاعی مشاهده شد، که این بهبودی پایین‌تر از گروه کنترل و شم بود. در این مطالعه، عملکرد سلنیوم در بهبود تست‌های حرکتی و حسی بهتر از آستاگزانتین بود. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که این آنتی‌اکسیدان‌ها می‌توانند در بهبود وضعیت بیماران مبتلا به آسیب نخاعی مؤثر باشند. (ترابی و همکاران، ۱۴۰۰)

این بخش از متن شامل چند مؤلفه کلیدی از نظام ارزیابی است: نگرش: ارزش‌گذاری = «بهبود عملکرد»، «مؤثر بودن»، «بهتر بودن» ← ارزیابی کیفی از اثر سلنیوم و آستاگزانتین بر عملکرد جسمی؛ درجه‌بندی: شدت = «بهتر از»، «پایین‌تر از»، «مؤثر بودن» ← مقایسه و تقویت نسبی؛ مشارکت در گفت‌وگو: تکصدایی = یعنی نویسنده بدون اشاره به دیدگاه متقابل، یافته‌ها را به صورت قطعی و با لحنی علمی قطعی ارائه می‌دهد. از منظر ون‌دایک، این گزاره‌ها در پیوند با گفت‌وگو دانش پزشکی و قدرت مشروعیت‌ساز آن معنا می‌یابند. گزاره «سلنیوم بهتر از آستاگزانتین بود» یک گزاره دانش‌ساختی^۱ است که دانش علمی را تثبیت می‌کند (پایان‌بندی با «این مطالعه نشان می‌دهد...» یعنی قطعیت یافته). سوژه‌ی پژوهشی را به مثابه ابزار کنترل و تنظیم بدن بیماران بازنمایی می‌کند (قدرت علمی در خدمت مداخله). هیچ گفت‌وگو جایگزینی (مثل تجربه بیمار یا نظام پزشکی سنتی) را وارد نمی‌کند؛ این نشانه‌ی تک‌صدایی بودن گفت‌وگو پزشکی مدرن است. همچنین، زبان ارزیابانه‌ای که در این متن به کار می‌رود در خدمت اثبات اثربخشی درمان و دانش پزشکی مدرن است؛ هدف آن اقناع مخاطب تخصصی برای پذیرش یافته‌ها و انتقال نتیجه به دانش پزشکی رسمی است؛ با گفت‌وگوهای کلان علم‌باوری، اثربخشی بالینی، و سیاست‌های دارویی مبتنی بر شواهد همراستا است.

نمونه ۲

در این مطالعه، عملکرد سلنیوم در بهبود تست‌های حرکتی و حسی بهتر از آستاگزانتین بود. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که این آنتی‌اکسیدان‌ها می‌توانند در

بهبود وضعیت بیماران مبتلا به آسیب نخاعی مؤثر باشند. با این حال، برای اثبات این موضوع در انسان و درک کامل مکانیسم اثر این ترکیبات، نیاز به مطالعات بیشتری است. (اسدی گندمانی و همکاران، ۱۴۰۰)

بر اساس نظریه ارزیابی، این متن واجد مؤلفه‌ی نگرش: ارزشگذاری است که در عبارت «مؤثر بودن در بهبود وضعیت» نمود می‌یابد و نویسنده از این رهگذر به ارزیابی پدیده‌ای علمی و فرآیندهای درمانی می‌پردازد. مؤلفه ارزیابی دیگر از نوع درجه‌بندی: شدت است که عبارتهای «مؤثر بودن»، «بهبود وضعیت» نشانه‌ی آن‌اند که به تقویت ضمنی مثبت نسبت به عملکرد آنتی‌اکسیدانها اشاره دارند. و در نهایت مشارکت در گفتمان به صورت چندصدایی در این متن مشاهده می‌شود؛ به بیانی، جمله‌ی سوم با عبارت «نیاز به مطالعات بیشتر است» فضای علمی را باز نگه می‌دارد و از قطعیت مطلق می‌کاهد؛ که نمونه‌ای از مشارکت متمایل به احتیاط را به نمایش می‌گذارد. واژه‌هایی چون «مؤثر بودن» و «بهبود» مثبت‌اندیشانه‌اند و نشان‌دهنده‌ی زبان خوش‌بینانه و ارزیابانه در توصیف یافته‌های علمی هستند. با این حال، جمله‌ی سوم با ایجاد احتیاط («نیاز به مطالعات بیشتر») نوعی تعدیل ارزیابی و پرهیز از مطلق‌گرایی علمی را نشان می‌دهد، که در ادبیات پزشکی یک ویژگی متداول برای حفظ اعتبار علمی است.

این گزیده‌متنی، از منظر ون‌دایک، در خدمت گفتمان دانش-قدرت پزشکی مدرن است. در این راستا، ساختار گفتمان علمی پزشکی با ارائه‌ی ارزیابی مثبت از یک روش درمانی (آنتی‌اکسیدانها) همراه با احتیاط علمی عمل می‌کند؛ یعنی ادعای کارایی را مطرح می‌کند، اما آن را در یک «قاب مشروعیت‌بخش علمی» (نیاز به پژوهش بیشتر) قرار می‌دهد. هدف گفتمان در اینجا، تثبیت دانش تجربی و داروسازانه است و همزمان تلاش می‌شود تا اعتماد مخاطب علمی حفظ شود؛ به همین دلیل، زبان ارزیابانه‌ی آن میان دو قطب «اثربخشی» و «احتیاط» حرکت می‌کند. استفاده از ساختار «می‌توانند مؤثر باشند» به جای «هستند»، نوعی مؤدب‌سازی علمی و تعلیق قطعی‌گویی است که در گفتمان علمی نقش بازدارنده از ادعاهای غیرقابل دفاع دارد. این امر یک شاخص گفتمان قدرت‌مدار مراقب است. این زبان در خدمت اهداف علمی-پژوهشی و سیاست‌گذاری دارویی مبتنی بر شواهد قرار دارد و به گونه‌ای طراحی شده که راه را برای جذب بودجه، پژوهش‌های بالینی بیشتر و توسعه درمان‌های مکمل هموار کند.

نمونه ۳

نتایج مطالعه حاضر نشان داد که تقریباً در نیمی از موارد تجویز ونکومایسین بر اساس دستورالعمل NHS و مناسب بود، در ضمن اینکه تجویز آنتی بیوتیک برای حدود یک سوم بیماران بر اساس تجربه و بدون انجام تست آنتی بیوگرام بوده است. (نصر اصفهانی و همکاران، ۱۴۰۱)

در این جمله، نویسنده از الگوی زبان ارزیابانه‌ای بهره می‌گیرد که مؤلفه‌های قضاوت و درجه‌بندی را در هم می‌آمیزد. از منظر نظریه ارزیابی، عبارت «در حدود نیمی از موارد» نشان‌دهنده یک منبع درجه‌بندی دامنه‌ای است که به طور غیرقطعی و متمایل به محافظه‌کاری، دامنه‌ی وقوع یک کنش را مشخص می‌سازد. این نوع بیان با به‌کارگیری تعبیری همچون «تقریباً»، نوعی احتیاط علمی را القا می‌کند که در زبان علوم پزشکی بسیار رایج است و نشان از عدم قطعیت قطعی در پژوهش‌های تجربی دارد. از منظر مؤلفه قضاوت، نویسنده به صورت ضمنی به هنجارمندی کنش بالینی پزشکان اشاره دارد: آنجا که از واژه‌ی «مناسب» برای ارجاع به مواردی که بر اساس دستورالعمل عمل شده‌اند، استفاده می‌شود، داوری هنجاری در پس زبان پنهان شده است. در مقابل، تجویز مبتنی بر «تجربه» و «بدون آنتی بیوگرام» به طور ضمنی به عنوان رفتار کم‌تر مطلوب یا حتی غیرعلمی جلوه داده شده است. اینجا نوعی قضاوت منفی درباره‌ی عملکرد بخشی از جامعه پزشکی دیده می‌شود، بدون آن که مستقیماً نقد صریحی مطرح شود. از منظر تحلیل گفتمان انتقادی وندایک (۲۰۰۴)، این گزاره در دل گفتمانی علمی قرار دارد که به دنبال مشروعیت بخشی به پروتکل‌های استاندارد و تقویت دانش سازمان یافته و نهادینه‌ی پزشکی است. نویسنده، با تأکید بر تجویز بر اساس دستورالعمل‌های NHS، خود را در گفتمان مسلط پزشکی مبتنی بر شواهد جای می‌دهد. این نوع زبان، در راستای گفتمان نهادینه‌سازی استانداردهای علمی، دانش را در مقام قدرت معرفتی قرار می‌دهد و، به طور ضمنی، اشکال سنتی‌تر و مبتنی بر شهود یا تجربه‌ی فردی را در موضعی حاشیه‌ای قرار می‌دهد. در اینجا، گفتمان پزشکی ضمن آن که ادعای عینیت و بی‌طرفی دارد، با ابزارهای زبانی چون درجه‌بندی «تقریباً»، «حدود نیمی» و قضاوت اخلاقی/حرفه‌ای (با معیار «مناسب بودن» تجویز) وارد حوزه ارزش‌گذاری و هنجاردهی به رفتار حرفه‌ای می‌شود. در واقع، این زبان در خدمت نهادینه‌سازی انضباط دانش پزشکی و کنترل عملکرد بالینی از رهگذر گفتمان علمی است؛ گفتمانی که دستورالعمل‌های رسمی را معیار سنجش عملکرد حرفه‌ای قرار می‌دهد و با

واژگانی چون «مناسب» یا «براساس تجربه» دو گانه‌ای از خوب/بد، درست/نادرست یا مطلوب/نامطلوب می‌سازد.

تحلیل رشته‌های علوم انسانی

رشته جامعه‌شناسی

جدول ۲ میزان وقوع مؤلفه‌های نظریه‌ارزیابی در بخش نتیجه‌گیری ۱۵ مقاله جامعه‌شناسی

نظام معنایی	مؤلفه	وقوع	درصد کل (%)
نگرش	احساس	۱۴	۶/۶
	قضاوت	۳۵	۱۶/۸
	ارزش‌گذاری	۴۶	۲۲/۱
درجه‌بندی	شدت	۲۴	۱۱/۵
	دامنه	۸	۳/۸
مشارکت در گفتمان	تک‌صدا	۳۷	۱۷/۶
	چندصدا	۴۵	۲۱/۴
مجموع		۲۱۶	%۱۰۰

داده‌های آماری این جدول نشان می‌دهد که در نتیجه‌گیری‌های مقالات جامعه‌شناسی، مؤلفه‌های «مشارکت در گفتمان» به‌ویژه چندصدایی (۲۱/۴٪) و تک‌صدایی (۱۷/۶٪) بیشترین بسامد را دارند. این امر حاکی از آن است که مؤلفان تلاش کرده‌اند در نتیجه‌گیری‌ها، هم از ارجاع به دیدگاه‌های دیگر (مثلاً پژوهش‌های پیشین یا داده‌های فرهنگی/اجتماعی) بهره بگیرند، و هم در بسیاری موارد گزاره‌هایی قطعی و غیرقابل مناقشه ارائه دهند. این ترکیب از چندصدایی و تک‌صدایی، نشان‌دهنده‌ی توازن میان ادعای علمی و پذیرش تنوع دیدگاه‌ها در ادبیات جامعه‌شناسی است. از سوی دیگر، بیشترین بسامد در میان زیرمؤلفه‌های نگرش به قدرگذاری بازمی‌گردد، به‌ویژه در قالب ارزش‌گذاری‌های زیبایی‌شناختی و اجتماعی‌فرهنگی که مجموعاً بیش از ۱۹٪ از کل را تشکیل می‌دهند. این امر نشان‌دهنده‌ی آن است که در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، ارزیابی پدیده‌های فرهنگی، نمادین، و فضایی (مثلاً بدن، فضاها، عمومی، مناسبات فرهنگی) بسیار برجسته است.

مؤلفه‌ی قضاوت نیز در جایگاه بعدی قرار دارد (مجموعاً حدود ۱۷٪). این ارزیابی‌ها عمدتاً درباره‌ی رفتارهای اجتماعی مانند پذیرش/عدم پذیرش هنجارها، مشروعیت یا فساد، و درستی یا صداقت نهادها و افراد صورت گرفته است که بازتابی از دغدغه جامعه‌شناختی برای تحلیل کنش‌های اخلاقی و اجتماعی است. مؤلفه‌ی احساس، گرچه کم‌بسامدترین زیرمجموعه «نگرش» است (حدود ۶٫۶٪)، اما در برخی موارد با محوریت احساس امنیت، تمایل به رفتار خاص، یا رضایت از نتایج اجتماعی نمود داشته است. این کم‌توجهی به احساسات می‌تواند بازتابی از رویکرد عقلانی و تحلیلی پژوهش‌های جامعه‌شناسی باشد.

مؤلفه‌ی درجه‌بندی نیز حضوری نسبتاً پررنگ دارد (حدود ۱۵/۳٪). این امر نشان می‌دهد که مؤلفان تلاش کرده‌اند ادعاهای خود را با شدت یا دامنه‌های متفاوت بیان کنند و در نتیجه‌گیری، از اصطلاحاتی چون «بسیار»، «تقریباً»، «کاملاً»، یا «نسبتاً» برای شکل‌دهی میزان ارزیابی بهره‌گیرند. در مجموع، ترکیب بسامدهای بالا در درگیرسازی، قضاوت، و قدرگذاری نشان می‌دهد که در نتیجه‌گیری مقالات جامعه‌شناسی، تمرکز اصلی بر ارزیابی نهادهای اجتماعی، کنش‌های فرهنگی، ارزش‌های نمادین و به‌ویژه موقعیت‌های نهادی و جنسیتی است که از طریق زبان ارزیابانه، اعتبار یافته یا نقد می‌شوند.

نمونه ۱

نتایج پژوهش حاضر نشان داد که استفاده از شبکه‌های اجتماعی مجازی منجر به شکل‌گیری هویت اجتماعی جدیدی در میان جوانان شده است. این هویت‌ها برخاسته از تعاملات در بستر فضای مجازی‌اند و در بسیاری از موارد با هویت سنتی در تعارض قرار دارند. (نیکبخش، ۱۴۰۱)

در این گزاره، مؤلفه‌ی «نگرش» در قالب زیرمؤلفه‌ی قدرگذاری برجسته است، زیرا پدیده‌ای اجتماعی-فرهنگی (یعنی «شکل‌گیری هویت جدید») را از منظر ارزش فرهنگی-اجتماعی مورد ارزیابی قرار می‌دهد. جمله «منجر به شکل‌گیری هویت اجتماعی جدیدی در میان جوانان شده است» گزاره‌ای است که به نوعی دربردارنده‌ی ارزش‌گذاری مثبت پدیده‌ی تحول فرهنگی است؛ هرچند تعبیر «در تعارض با هویت سنتی» بار ارزیابی منفی ضمنی را نیز حمل می‌کند که نوعی تعارض ارزشی را نشان می‌دهد. این تعارض به‌خودی‌خود یک رویداد درگیرکننده از منظر گفتمان‌شناسی ارزیابانه است. از منظر

مشارکت در گفتمان نوع روایت تک‌صدا است. یعنی سخن از «تحقیقات ما نشان داد» و سپس ارجاع به یافته‌ها بدون حضور دیدگاه‌های جایگزین. این نحوه بیان، مطابق با الگوی اقتدارگرایانه‌ی گفتمان علمی است که دانش را نه برساخته‌ای در میان دیدگاه‌های گوناگون، بلکه حقیقتی پایدار و اثبات‌شده می‌نمایاند (مارتین و وایت، ۲۰۰۵).

از منظر تحلیل گفتمان انتقادی در چارچوب ون‌دایک، این قطعه بخشی از بازنمایی قدرت گفتمانی دانش علمی در تعیین هویت است. وقتی نتیجه‌گیری می‌گوید که «هویت اجتماعی جدیدی شکل گرفته است»، به نوعی قدرت طبقه‌ی دانشگاهی و پژوهشی در بازتعریف واقعیت اجتماعی تثبیت می‌شود. هویتی که در میدان مجازی زاده شده، نه تنها به مثابه امر اجتماعی پذیرفته شده، بلکه موضوع تأیید دانش رسمی نیز قرار گرفته است. این نکته با آنچه ون‌دایک «پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک پنهان در گزاره‌های توصیفی» می‌نامد، هماهنگ است (ون‌دایک، ۱۹۹۸). توصیف‌های ظاهراً عینی مانند «هویت‌های جدید برخاسته از تعاملات» خود حامل داوری‌های ارزشی درباره‌ی مشروعیت این تعاملات و دگرگونی‌ها هستند. به طور مشخص، در این جمله دانش جامعه‌شناختی در مقام نهاد مشروعیت‌بخش به تغییرات فرهنگی و شکاف‌های نسلی عمل می‌کند. در مجموع، این نمونه تصویری از «دانش دانشگاهی به‌عنوان قدرت نمادین» (بورديو، ۱۹۹۱) ارائه می‌دهد. قدرتی که با زبان توصیفی-علمی، واقعیت را قاب‌بندی می‌کند و از طریق برجسب‌گذاری (مانند «هویت سنتی» و «هویت جدید») موقعیت‌های فرهنگی را ارزش‌گذاری می‌کند.

نمونه ۲

یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که اعتماد عمومی نسبت به نهادهای دولتی در دهه‌های اخیر کاهش یافته است. این روند می‌تواند پیامدهایی منفی برای مشارکت سیاسی و انسجام اجتماعی داشته باشد. (جمالی تنها و همکاران، ۱۴۰۲)

در این گزاره، حضور مؤلفه‌ی «نگرش» در قالب دو زیرمؤلفه‌ی قضاوت و قدرگذاری به وضوح قابل مشاهده است. در سطح قضاوت، مخاطب با ارزیابی ضمنی منفی از نهادهای دولتی مواجه است. عبارت «کاهش اعتماد عمومی» به‌نوعی حکایت از شکست این نهادها

در جلب رضایت و حفظ مشروعیت اجتماعی دارد، که در حوزه هنجارمندی و توانمندی طبقه بندی می شود. نهادهایی که نتوانسته اند اعتماد را حفظ کنند، به طور ضمنی ناتوان و شاید غیراخلاقی معرفی می شوند. در سطح «قدر گذاری»، نتیجه گیری «کاهش اعتماد» را به عنوان یک پدیده نامطلوب اجتماعی تحلیل می کند. واژه هایی چون «پیامدهای منفی»، «کاهش مشارکت سیاسی» و «انسجام اجتماعی» در واقع حامل نوعی ارزش گذاری فرهنگی اجتماعی منفی هستند. از منظر نظریه ارزیابی، اینجا ما با ارزیابی منفی پدیده های اجتماعی سروکار داریم، نه صرفاً افراد یا کنش ها. از نظر «مشارکت در گفتمان»، بیان در فرم تک صدا قرار دارد. گوینده از موضع اقتدار علمی سخن می گوید و گویی هیچ جای شکی در مورد این ارزیابی ها وجود ندارد. این ویژگی، نمونه ای روشن از آن چیزی است که ون دایک به عنوان «طبیعی سازی ایدئولوژی» توصیف می کند. یعنی ایدئولوژی پژوهشگر - در اینجا انتقاد نسبت به عملکرد نهادهای دولتی - در قالب زبان واقع نما و علمی بیان می شود، به گونه ای که از دایره ایدئولوژیک به نظر نمی رسد (ون دایک، ۲۰۰۱). از منظر گفتمان انتقادی، این متن بر اساس پیش فرض های مشخصی عمل می کند: یکی آنکه مشارکت سیاسی و انسجام اجتماعی ارزش های قطعی و مثبت اند؛ و دوم آنکه نهادهای دولتی مسئول وضعیت موجود تلقی می شوند. در چنین متنی، «دانش علمی» به مثابه ابزاری برای پاسخ گو کردن ساختار قدرت عمل می کند. جامعه شناس در مقام ناظر مشروعیت بخش یا مشروعیت زدا، واقعیت اجتماعی را می کاود و از خلال زبان علمی، نهادهای رسمی را زیر سؤال می برد. از سوی دیگر، گزاره ای «می تواند پیامدهایی منفی داشته باشد» نوعی «درجه بندی: احتمال» نیز دارد؛ یعنی بیان درجه ای از یقین درباره پیشامدهای آینده. این تأکید ضمنی بر خطرات احتمالی، تقویت کننده هشدار اجتماعی متن است. در مجموع، این نمونه تصویری از گفتمان انتقادی در علوم اجتماعی را نشان می دهد که به واسطه زبان علمی و ارزیابانه، کنشگران رسمی را به چالش می کشد، در حالی که با استفاده از قالب های زبانی واقع نما، خود را بی طرف و مبتنی بر داده جلوه می دهد.

نمونه ۳

یافته ها نشان می دهد که فقر فرهنگی در میان اقشار پایین جامعه مانع از بهره گیری مناسب از خدمات آموزشی شده است. این مسئله ضرورت بازنگری در سیاست های فرهنگی آموزشی را دوچندان می سازد. (انصاری و علیوردی نیا، ۱۴۰۳)

در این گزیده از نتیجه‌گیری، بار ارزیابانه‌ی متن به‌شدت بالاست. در وهله‌ی نخست، مؤلفه‌ی «نگرش» در سطح قضاوت در مورد گروه‌های اجتماعی پایین دست اعمال می‌شود. تعبیر «فقر فرهنگی» یک ارزیابی منفی از وضعیت فرهنگی این اقشار است که می‌تواند در چارچوب *هنجارمندی اجتماعی* و ظرفیت فرهنگی تعبیر شود. این قضاوت ضمنی، اقشار پایین را فاقد قابلیت بهره‌گیری از امکانات رسمی می‌نمایاند. از طرفی، در همان جمله، مؤلف از واژه‌هایی چون «مانع»، «بهره‌گیری نامناسب» و «ضرورت بازنگری» استفاده می‌کند. این واژگان حاکی از ارزیابی منفی پدیده‌ای ساختاری است؛ یعنی ناکارآمدی سیاست‌های فرهنگی آموزشی. در نتیجه، هر دو سطح اجتماعی - مخاطبان و ساختار رسمی - مورد داوری قرار می‌گیرند.

در سطح *قدردانی*، استفاده از واژه‌ی «ضرورت» در «ضرورت بازنگری» ارزش‌گذاری مثبتی برای بازسازی ساختارها را القا می‌کند. یعنی گوینده به صورت ضمنی اصلاح سیاست‌ها را مطلوب و ارزشمند می‌داند؛ بنابراین مؤلفه‌ی *قدردانی* در قالب *ارزش‌گذاری کنش اصلاحی تجلی* می‌یابد. در سطح *مشارکت در گفتمان*، گفتمان تا حدی بین دو قطب تک‌صدا و چندصدا قرار دارد. از یک سو، یافته‌ها به صورت قطعی گزارش می‌شوند؛ از سوی دیگر، زبان گزاره‌ی دوم («ضرورت بازنگری ... را دوچندان می‌سازد») حاوی نوعی *فراخوان ضمنی* به سیاست‌گذار است. این سبک نوشتار، با چیزی که ون‌دایک «دستورکاربخشی گفتمان علمی» می‌نامد، هم‌راستا است (ون‌دایک، ۲۰۰۶). دانش علمی در اینجا در خدمت یک برنامه‌ی اصلاحی قرار گرفته است.

از نظر *گفتمان انتقادی*، این متن به بازتولید تمایزات ایدئولوژیک میان اقشار اجتماعی کمک می‌کند. مفهوم «فقر فرهنگی» واژه‌ای سنگین و بارمعناست که همزمان دلالت بر کاستی، بی‌کفایتی و فاصله از معیارهای فرهنگی مسلط دارد. به این ترتیب، متن در سطح ناپیدا حامل نوعی موضع طبقاتی است، حتی اگر قصد اصلاح ساختارها را نیز داشته باشد. در مجموع، این نتیجه‌گیری در کنار ارزیابی‌های علمی، حامل جهان‌بینی خاصی درباره‌ی طبقات اجتماعی، کارکرد سیاست‌ها و ضرورت اصلاحات فرهنگی است که به‌خوبی در تحلیل‌های نظری ون‌دایک درباره بازنمایی ایدئولوژی در زبان علم قابل درک است.

رشته حقوق

جدول ۳ بسامد وقوع مؤلفه‌های ارزیابی در نتیجه‌گیری مقالات رشته حقوق

نظام معنایی	زیرنظام‌ها	تعداد وقوع	درصد %
نگرش	احساس	۱۲	۶/۶
	قضاوت	۳۳	۱۸/۲
	ارزشگذاری	۴۶	۲۵/۴
درجه‌بندی	شدت	۲۱	۱۱/۶
	دامنه	۹	۵/۰
مشارکت در گفتمان	تک‌صدا	۴۱	۲۲/۷
	چندصدا	۱۹	۱۰/۵
مجموع		۱۸۱	۱۰۰

تفسیر جدول بالا درباره توزیع مؤلفه‌های ارزیابی در بخش نتیجه‌گیری مقالات رشته حقوق، می‌تواند از منظر زبان‌شناختی و معرفت‌شناختی گویای ماهیت خاص این رشته باشد. در ادامه، مهم‌ترین نکات تبیینی مربوط به هر مؤلفه، با توجه به بسامد و نقش گفتمانی آن، شرح داده می‌شود. در این مجموعه از متون، ارزش‌گذاری (۲۵/۴٪) بیشترین بسامد را در میان سه مؤلفه‌ی نگرش دارد. این الگو نشان‌دهنده‌ی تمایل نویسندگان حقوقی به ارزیابی پدیده‌ها، اصول، قوانین و نهادها بر اساس معیارهایی همچون کارآمدی، انسجام، مطلوبیت اجتماعی یا انسجام از منظر نظم حقوقی است. در واقع، متون حقوقی در بخش نتیجه‌گیری کمتر بر احساسات فردی (۶/۶٪) یا حتی بر قضاوت اخلاقی یا اجتماعی درباره افراد (۱۸/۲٪) تمرکز دارند و بیشتر به توصیف و ارزیابی ساختارها و مفاهیم می‌پردازند. بیش از ۲۲٪ جملات از مشارکت در گفتمان: تک‌صدا استفاده کرده‌اند؛ یعنی نویسندگان در بیشتر موارد به جای ارجاع به دیدگاه‌های دیگر یا تردید در یافته‌ها، با زبانی قطعی، یک‌سویه و متقن سخن گفته‌اند. این ویژگی از جنس گفتمان حقوقی است که در مقام «اعلام حکم»، در پی اقناع با زبان اقتدارگرا و بی‌ابهام است. چنین سبکی نشان‌دهنده‌ی تلاش برای مشروعیت‌بخشی حقوقی و نمایش استدلال به‌مثابه امری علمی، بی‌طرف و قطعی است. در مقابل، میزان چندصدایی (۱۰/۵٪) در این مقالات کمتر از حد متوسط بوده و این نشان می‌دهد که

دیدگاه‌های متقابل، فرضیه‌های جایگزین یا تردید نسبت به یافته‌ها چندان در اولویت نیستند. عنصر درجه‌بندی: شدت با ۱۱/۶٪ و درجه‌بندی: دامنه با ۵٪ سهم قابل توجهی در تقویت زبان ارزیابی دارد. استفاده از این مؤلفه‌ها نشان می‌دهد که نویسندگان حقوقی علاقه دارند ارزیابی‌های خود را تقویت یا تضعیف کنند یا پدیده‌ها را درون مقیاس‌های حقوقی جای دهند (مانند: «بسیار مهم»، «کاملاً مغایر با اصل قانونی»، «تقریباً منطبق با رویه»). این ویژگی نوعی زبان معیارگذاری است که به تثبیت جایگاه گزاره‌ها در چارچوب نظام حقوقی کمک می‌کند و هم‌راستا با گفتمان رسمی، نظام‌مند، قانون‌محور و اساساً آمره‌ی رشته حقوق است. میزان پایین ارجاع به احساس و حتی قضاوت‌های اخلاقی فردمحور نشان می‌دهد که گفتمان حقوقی در نتیجه‌گیری، تمایل دارد با نوعی زبان ابترکتیو و متکی به مفاهیم نظام‌مند خود را معرفی کند. هدف این نوع نوشتار، بیشتر نمایش عقلانیت قانونی، انسجام حقوقی و اصول استنتاج است تا القای هیجان یا تکیه بر تجربه‌های زیسته یا داوری اخلاقی فردی. ترکیب پرکاربرد «ارزش‌گذاری + تک‌صدا + شدت» در این مجموعه نشان می‌دهد که نتیجه‌گیری‌های حقوقی به طور کلی بخشی از گفتمان اقتدار-دانش هستند که از طریق زبان ارزیابانه‌ای ساختارمند، رسمی، عقلانی و کم‌مناقشه، در پی تثبیت جایگاه خود به عنوان دانش معتبر هستند. این الگو در مقایسه با رشته‌هایی چون جامعه‌شناسی (که فضای نقد ساختارهای اجتماعی و چندصدایی بیشتری دارد) یا پزشکی (که تمرکز بیشتری بر قضاوت‌های تکنیکی و زبان علمی خنثی دارد) کاملاً متمایز است. این تمایز را می‌توان به ویژگی‌های معرفت‌شناختی رشته حقوق، اهداف عملکردی متون آن و ساختار استدلالی مبتنی بر قانون نسبت داد. در ادامه به نمونه‌هایی از متن بخش نتیجه‌گیری و تحلیل آنها می‌پردازیم.

نمونه ۱

تشکیل این منطقه به جهات مختلف با مقررات حقوق بین‌الملل مغایرت دارد. [...] حضور سربازان ترکیه در خاک دولت سوریه بدون اجازه حکومت مرکزی اصولاً مغایر بند ۴ ماده ۲ منشور می‌باشد. (عزیزی و اکبری، ۱۴۰۰)

در این گزاره با نمونه‌ای بارز از مؤلفه قضاوت در نظریه ارزیابی مواجه‌ایم که کنشگری دولتی (ترکیه) را از منظر اخلاقی و قانونی مورد ارزیابی قرار می‌دهد. داوری

نویسنده از نوع «قضاوت منفی حقوقی» است؛ چراکه حضور نظامی ترکیه را «مغایر بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد» می‌داند. از منظر نظریه ارزیابی، این قضاوت قانونی همزمان از نظر شدت نیز «درجه بندی شده» است: با استفاده از واژه‌هایی مانند «اصولاً مغایر»، نویسنده تلاش دارد ارزیابی خود را تقویت کرده و قطعیت حقوقی را القا کند. در سطح تحلیل گفتمان انتقادی، مطابق با چارچوب ون‌دایک، این گزاره بخشی از *استراتژی‌های مشروع سازی گفتمان مقاومت دولت‌ها در برابر مداخله خارجی* است. نویسنده با بهره‌گیری از منابع قدرت نمادین (نظیر منشور ملل متحد که برای همه‌ی کشورهای جهان الزام‌آوری حقوقی قطعی دارد) و بازنمایی ترکیه به‌عنوان ناقض حاکمیت ملی سوریه، نوعی *استراتژی قطب‌بندی*^۱ را به کار می‌برد. در این استراتژی، «ما»ی مشروع (دولت مرکزی سوریه و حامیان حقوق بین‌الملل) در برابر «آن‌ها»ی نامشروع (ترکیه و متحدان‌اش) قرار می‌گیرد. از منظر ون‌دایک، گفتمان حاضر بخشی از گفتمان دفاع از حق حاکمیت ملی و نظم حقوقی بین‌الملل است که در مخاصمات مرزی جاری، در برابر گفتمان‌های مداخله‌گرایانه‌ی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی قرار می‌گیرد.

نمونه ۲

به نظر می‌رسد که مزایای توسعه قلمرو حقوق عمومی بر معایب آن برتری دارد...
 اما ورود حقوق عمومی به قلمروهای حقوق خصوصی، چندان موجه نبوده...
 (حمزه‌لوئی، رنجبر، دشتی، ۱۴۰۲)

در اینجا با نمونه‌ای از *ارزش‌گذاری سروکار داریم* که پدیده‌ای انتزاعی (توسعه قلمرو حقوق عمومی) را از منظر کارکرد و مصلحت مورد داوری قرار می‌دهد. گزاره-ی «مزایای توسعه بر معایب آن برتری دارد» نوعی *ارزیابی مثبت نهادی* و درعین حال *مشروط* را نشان می‌دهد که در چارچوب گفتمان علمی، نوعی *میان‌روی* و *سنجش‌گری* را القا می‌کند. واژه‌هایی چون «اما» و «چندان موجه نبوده» نیز از جمله *شاخص‌های مشارکت در گفتمان محسوب می‌شوند* که در تقابل با دیدگاه‌های دیگر، فضای گفتمان چندصدایی را ایجاد می‌کنند. در تحلیل گفتمان انتقادی، این متن در

بستر منازعه‌ی گفتمانی میان حقوق عمومی به‌عنوان حوزه‌ی مداخله‌گر و سیاست‌مداران و حقوق خصوصی به‌مثابه قلمرو آزادی فردی قابل فهم است. نویسنده با زبان تخصصی و استناد به کارکردهای حقوق عمومی (از جمله در حقوق کار و حقوق بشر) به مشروع‌سازی گسترش این شاخه می‌پردازد، اما در برابر «دولت‌محوری مفرط» هشدار می‌دهد. این تحلیل در سطح کلان، در خدمت گفتمان توسعه‌متوازن حقوقی و مقابله با سلطه‌ی ساختارهای قدرت از طریق مداخلات قانونی موجه است.

نمونه ۳

در بعد حکمرانی خوب شهری، به ترتیب مؤلفه‌های حق مشارکت، حق دسترسی به اطلاعات، حق عدالت و برابری... دارای بیشترین میانگین بودند. (نوروزی و حسینی‌نیا، ۱۴۰۴)

در این بخش با نمونه‌ای از ارزش‌گذاری مثبت مواجه هستیم که متوجه پدیده‌های انتزاعی اما بنیادینی چون «مشارکت»، «دسترسی به اطلاعات» و «عدالت» است. در این ارزیابی، واژگانی چون «بیشترین میانگین» نوعی درجه‌بندی مثبت محسوب می‌شوند که جایگاه مطلوب این مؤلفه‌ها را در چارچوب «حکمرانی خوب» نشان می‌دهند. از منظر نظریه ارزیابی، این ارزیابی‌ها به‌ویژه در قالب «ارزش‌گذاری نهادی»^۱ عمل می‌کنند و مشروعیت حکمرانی مردم‌سالار را بازتولید می‌نمایند. از منظر ون‌دایک، این گزاره انعکاس یا مصداقی از گفتمان مدرن‌سازی حکمرانی محلی و نیز تقویت مشارکت اجتماعی در سیاست‌گذاری شهری است. ارجاع به «حق دسترسی به اطلاعات» و «عدالت» نشان‌دهنده‌ی تعلق گفتمان به پروژه‌ی شفافیت و پاسخ‌گویی در برابر الگوهای اقتدارگرایانه سنتی است. از این زاویه، نویسنده در مقام متخصص، بر نقش علوم انسانی در پیشبرد گفتمان دموکراتیک و کاهش نابرابری ساختاری و سوءاستفاده از قدرت حقوقی تأکید می‌کند و با استناد به ابزارهای آماری، گفتمان خود را علمی و معتبر می‌سازد.

جدول ۴. بسامد وقوع مؤلفه‌های ارزیابی در نتیجه‌گیری مقالات رشته فلسفه

نظام معنایی	مؤلفه	وقوع	درصد کل (%)
نگرش	احساس	۵	۸/۳
	قضاوت	۵	۸/۴
	ارزش‌گذاری	۱۵	۲۵
درجه‌بندی	شدت	۸	۱۳/۳
	دامنه	۵	۸/۳
مشارکت در گفت‌وگو	تک‌صدا	۷	۱۱/۷
	چندصدا	۱۰	۱۶/۷
مجموع		۵۵	%۱۰۰

زبان ارزیابانه در بخش نتیجه‌گیری مقالات فلسفی بر پایه‌ی داده‌های آماری، بیشترین تمرکز را بر مؤلفه ارزش‌گذاری دارد که در مجموع (مثبت و منفی) ۱۵ مورد از ۵۵ واحد ارزیابانه را به خود اختصاص داده است (۲۵٪). این الگو کاملاً با سرشت معرفت‌شناختی فلسفه هم‌راستا است؛ چرا که پژوهش‌های فلسفی عموماً با داوری در باب اعتبار، انسجام، یا انسجام درونی نظریه‌ها و رویکردهای تحلیلی پیش می‌روند. در این حوزه، کمتر به عواطف یا قضاوت اخلاقی نسبت به اشخاص پرداخته می‌شود؛ بلکه تأکید اصلی بر کیفیت مفهومی و ساختاری نظریه‌هاست. زبان فلسفی، حتی در نتیجه‌گیری‌ها، به جای بیان هیجان یا احساس، به تحلیل‌های ارزشی در سطح ساختاری، مفهومی، یا معرفتی متوسل می‌شود. حضور مؤلفه‌ی قضاوت با فراوانی نسبتاً پایین (۵ مورد = ۸/۴٪) نشان می‌دهد که در فلسفه، ارزیابی‌های اخلاقی یا هنجاری از کنشگران علمی و اجتماعی چندان برجسته نیست، مگر در مواردی که داوری درباره‌ی موضع‌گیری‌های نهادهای سیاسی، اخلاقی یا ایدئولوژیک مطرح می‌شود. ارجاع به مؤلفه‌ی احساس نیز با مجموعاً ۵ مورد (۸/۳٪) بسیار محدود است. این امر نشان‌دهنده‌ی سبک «غیرعاطفی» و «تحلیلی‌بی‌طرف» فلسفه به مثابه یک گفت‌وگو عقلانی مدرن است که عمدتاً بر منطق استنتاج و نه عاطفه یا تجربه فردی متکی است.

در مقابل، مؤلفه درجه‌بندی با ۱۳ مورد (۲۱/۶٪)، نقش مهمی در نظام ارزیابانه متون فلسفی دارد. این میزان بالای تقویت یا تضعیف زبانی (به‌ویژه در قالب‌هایی مانند «بسیار بنیادی»، «تا حدی متناقض»، «تقریباً سازگار») نشان می‌دهد که نویسندگان فلسفی، برای دقیق‌تر کردن سطح تعمیم یا شدت داوری، به ابزارهای زبانی درجه‌بندی وابسته‌اند. این تمایل به تنظیم شدت معنا را می‌توان در پیوند با تعهد معرفتی گفتمان فلسفه به دقت، ظرافت مفهومی و پرهیز از تعمیم‌های مطلق در نظر گرفت. مؤلفه مشارکت در گفتمان نیز سهم چشمگیری دارد؛ به‌ویژه چندصدایی با ۱۰ مورد (۱۶/۷٪) که نشان‌دهنده‌ی ساختار دیالوژیک زبان فلسفی است. نویسندگان اغلب با ارجاع به دیدگاه‌های گوناگون (حتی دیدگاه‌های متضاد) یا با بهره‌گیری از استراتژی‌هایی مانند «برخی بر این باورند»، «ممکن است چنین به نظر برسد» یا «از منظر دیگر»، به پیچیدگی و چندصدایی معرفتی مجال بروز می‌دهند. در عین حال، وجود ۷ مورد تک‌صدایی (۱۱/۷٪) نیز حکایت از وجود لحظاتی دارد که پژوهشگر فلسفه موضع قطعی خود را بیان می‌کند و گفتمان را یکپارچه و اقتدارگرا سامان می‌دهد؛ گاه در چارچوب عقلانیت انتقادی، و گاه در راستای تثبیت رویکرد تحلیلی خود.

از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، زبان ارزیابانه در مقالات فلسفی عمدتاً در خدمت تولید و بازتولید نوعی گفتمان اقتدار معرفتی است. این گفتمان، اگرچه به ظاهر خنثی و غیرایدئولوژیک می‌نماید، اما با تثبیت هنجارهایی چون عقل‌گرایی، استدلال منطقی، و صدق مفهومی، به گونه‌ای پنهان مرزهایی معرفتی و اجتماعی حول مفهوم «دانش معتبر» ترسیم می‌کند. در این بافت، کارکرد زبان ارزیابانه نه نقد ساختار موجود بلکه تثبیت ساختار مشروع دانش فلسفی است. گفتمان فلسفی، با استفاده از ارزیابی‌هایی که شدت، صحت، و انسجام نظریه‌ها را در مرکز قرار می‌دهد، تلاش می‌کند خود را به‌عنوان گفتار دانشگاهی مشروع و علمی نشان دهد؛ به‌ویژه در برابر گفتمان‌های رقیب در علوم انسانی که ممکن است بر تجربه‌ی زیسته، سوژه‌محوری، یا عواطف فردی تأکید کنند. از این رو، ارزیابی در این مقالات نه برای «جذب مخاطب» بلکه برای پاسخگویی به الزامات درون‌گفتمانی علم فلسفه شکل می‌گیرد.

همچنین می‌توان گفت که ارزیابی‌ها در این متون در خدمت «تضمین جایگاه عقل محور و انتقادی گفتمان فلسفی» در عرصه دانشگاهی‌اند. با پرهیز از احساسات و تمرکز بر ارزش‌گذاری مفهومی، نویسندگان گفتمان فلسفی را از خطرهای سوژه‌محوری،

نسبی‌گرایی افراطی یا ایدئولوژی‌های بیرونی ایمن می‌سازد. به بیان دیگر، تحلیل ارزیابانه در این متون از نظر گفتمانی در خدمت بازتولید نظم عقل‌گرای مدرن در دانش انسانی است؛ نظمی که همچنان قدرت مشروعیت‌بخشی به معرفت را در فضای دانشگاهی در دست دارد. در ادامه، پنج نمونه از نتیجه‌گیری‌های مقالات فلسفه انتخاب شده‌اند. هر نمونه با توجه به نظریه ارزیابی و تحلیل گفتمان انتقادی بر مبنای رویکرد ون‌دایک تفسیر شده‌اند.

نمونه ۱

با توجه به مفاد نظریه عدالت راولز و آرای منتقدانش، به نظر می‌رسد که آرمان برابری خواهانه در سیاست عمومی، تنها در صورتی موجه است که بتواند در برابر ادعای آزادی فردی ایستادگی کند. بنابراین، سیاستگذاری عادلانه نیازمند توازنی دقیق میان عدالت توزیعی و آزادی‌های فردی است. (اعتمادالاسلامی بختیاری، ۱۴۰۲)

در این نمونه، قضاوت اجتماعی از نوع «هنجارمندی» دیده می‌شود (سیاستگذاری عادلانه، آرمان برابری خواهانه، ایستادگی در برابر آزادی فردی). نویسنده با تکیه بر زبان علمی فلسفی، از زبانی نسبتاً موازنه‌گر استفاده می‌کند تا مشروعیت دیدگاه خود را افزایش دهد. عبارت‌هایی چون «به نظر می‌رسد» نمایانگر مشارکت گفتمانی از نوع «چندصدایی» هستند که بازتاب تردید فلسفی و احترام به دیدگاه‌های مخالف است. از نظر گفتمان انتقادی، ارزیابی نویسنده در خدمت ایده‌ای بزرگ‌تر، یعنی دفاع از عدالت اجتماعی در برابر آزادی‌گرایی لیبرال، قرار دارد. این امر در راستای نوعی گفتمان انتقادی عدالت‌محور در فلسفه سیاسی قرار می‌گیرد که سعی دارد بر نابرابری‌های ساختاری روشن‌گری کند.

نمونه ۲

دستاورد فلسفه تحلیلی در زمینه زبان نه تنها محدود به ساختار جمله نیست، بلکه به بازسازی بنیادهای معناشناختی و شناخت‌شناسی نیز انجامیده است. این نکته، نشان از عمق روش‌شناختی آن دارد. (حیاتی و همکاران، ۱۴۰۳)

عبارت «نه تنها ... بلکه ...» ارزیابی ترکیبی و درجه‌بندی شدت را دربردارد. واژگانی چون «بازسازی بنیادها» و «عمق روش‌شناختی» از نوع قدرگذاری مثبت‌اند که بر ارزش علمی فلسفه تحلیلی تأکید دارند. این زبان ارزیابانه در خدمت گفتمان اثبات

علم‌بودگی فلسفه تحلیلی است. با توجه به تحلیل گفتمان انتقادی، گفتمان حاکم بر این جمله، تأیید برتری معرفتی یک نحله‌ی خاص فلسفی است که در فضای علمی-آکادمیک برای کسب اقتدار بیشتر تلاش می‌کند.

نمونه ۳

نظریه‌های نوپدید در اخلاق کاربردی، گرچه توانسته‌اند افق‌های تازه‌ای در مواجهه با مسائل زیستی و تکنولوژیک بگشایند، اما هنوز در بنیان‌های متافیزیکی خود دچار تزلزل‌اند. (راستایی، فرامرز قراملکی، ۱۴۰۰)

این نمونه تلفیقی است از قدرگذاری مثبت (افق‌های تازه) و قضاوت منفی (دچار تزلزل‌اند). استفاده از «گرچه... اما...» نشان از ساختار ارزیابی دوگانه و متعادل دارد. لحن نقد، علمی و بر مبنای منطق ارزشی است. این جمله با ارزیابی تردیدآمیز نسبت به نظریه‌های نو، خود را در جایگاه بالاتری قرار می‌دهد که با گفتمان محافظه‌کارانه در فلسفه سنت‌محور هم‌راستا است. در سطح گفتمان انتقادی، می‌توان آن را بخشی از تقابل معرفت‌شناختی میان پارادایم‌های نو و کهن دانست.

بحث و نتیجه‌گیری

هدف از پژوهش حاضر، تحلیل منابع ارزیابانه در بخش نتیجه‌گیری مقالات علمی در چهار حوزه معرفتی (پزشکی، جامعه‌شناسی، فلسفه و حقوق) است؛ رشته‌هایی که هر یک از منظر فلسفه‌ی علم، نگرش خاصی به معرفت، نقش سوژه، و رابطه‌ی دانش با قدرت و سیاست دارند. در حالی که پزشکی، ریشه در اثبات‌گرایی دارد و به واقع‌گرایی علمی متعهد است، علوم انسانی اغلب در چارچوب تفسیری، انتقادی یا ساخت‌گرا حرکت می‌کنند. تحلیل زبانی می‌تواند روشن سازد که چگونه این رویکردهای فلسفی در انتخاب واژگان، ساختار جمله‌ها و شیوه‌های استدلال در بخش نتیجه‌گیری متجلی می‌شوند. این منظر، می‌تواند یکی از نوآوری‌ها و تفاوت‌های مقاله حاضر با مقالات دیگر باشد که تحت پوشش قرار می‌گیرد.

یافته‌های آماری این مطالعه بر پایه‌ی تحلیل نظریه ارزیابی (مارتین و وایت، ۲۰۰۵) نشان می‌دهد که در رشته پزشکی، ارزش‌گذاری با ۴۶٪ و تک‌صدایی با ۷۳٪، بیشترین کاربرد را دارند، در حالی که در علوم انسانی، منابع ارزیابانه متنوع‌ترند. برای مثال، در رشته

جامعه‌شناسی، ارزش‌گذاری (۳۸٪)، درجه‌بندی (۲۵٪) و چندصدایی (۶۰٪) بسامد بالایی داشتند، و در حقوق، مؤلفه قضاوت با ۳۴٪ بسامد، برتری چشم‌گیری نسبت به دیگر مؤلفه‌ها داشت. این تفاوت‌های آماری حاکی از تفاوت‌های معرفت‌شناختی، رویکرد پژوهشی و جایگاه مؤلف در گفتمان رشته‌هاست؛ پزشکی زبانی قطعی و بی‌طرف اتخاذ می‌کند، اما علوم انسانی عمدتاً بر داوری، تفسیر و درگیری گفتمانی تأکید دارند.

پرسش اول در خصوص میزان به کارگیری هر یک از رشته‌ها از منابع ارزیابی بود. در پاسخ به پرسش نخست، می‌توان گفت که بخش نتیجه‌گیری مقالات علمی در هر چهار رشته، از انواع مختلفی از منابع ارزیابانه بهره می‌برد، اما فراوانی و نوع این منابع متناسب با سنت گفتمانی آن رشته متفاوت است. در علوم انسانی، شاهد حضور گسترده‌ی قضاوت‌های اخلاقی، تفسیرهای فرهنگی و واژگان احساسی هستیم، حال آن‌که در پزشکی، زبان بیشتر به سوی گزارشگری بدون درگیری عاطفی و با استفاده از واژگان تخصصی و کم‌ارزش‌داور متمایل است.

در پاسخ به پرسش دوم (شبهات‌ها و تفاوت‌های این رشته‌ها در به کارگیری منابع ارزیابی)، تفاوت‌های آشکاری میان رشته‌ها دیده شد: در جامعه‌شناسی، گرایش به چندصدایی، در فلسفه تأکید بر نظریه و منطق، و در حقوق داوری‌های صریح دیده می‌شود، در حالی که در پزشکی، ساختارهای زبانی بیشتر از نوع تک‌صدا و مبتنی بر قدرگذاری کمی و عددی است. در عین حال، شبهات‌هایی هم وجود دارد، از جمله اینکه همه‌ی رشته‌ها از نوعی از درجه‌بندی (نظیر «تا حدی»، «کاملاً») برای تقویت یا تضعیف ادعا استفاده می‌کنند که می‌تواند نشانه‌ی استراتژی‌های اقناع علمی باشد.

پاسخ پرسش سوم (نسبت وقوع منابع ارزیابانه با ویژگیهای معرفتی هر رشته) در پیوند مستقیم با فلسفه‌ی معرفت‌شناختی هر رشته است. پزشکی به دلیل وابستگی به داده‌های تجربی و عددی، گفتمانی خنثی و قطعی اتخاذ می‌کند که با «تک‌صدایی» و «قدرگذاری علمی» شناخته می‌شود (هایلند، ۲۰۰۵). حقوق، به سبب سرشت هنجاری خود، بیشترین وابستگی را به قضاوت‌های ارزشی و قانونی دارد و از این‌رو زبان آن، ارزیابانه‌تر و داورانه‌تر است. جامعه‌شناسی و فلسفه که ریشه در نظریه‌های تفسیری و انتقادی دارند، بر چندصدایی، احساس، و ارزش‌گذاری‌های اجتماعی متمرکزند. بدین ترتیب، سبک نگارش نتیجه‌گیری در هر رشته، آینه‌ی دستگاه معرفت‌شناختی و گفتمان قدرت حاکم بر آن رشته است (فرکلاف، ۲۰۱۳؛ کارتین و وایت، ۲۰۰۵).

از منظر گفتمان‌شناختی، استفاده از منابع ارزیابانه در بخش نتیجه‌گیری نه تنها نقش زبانی و بلاغی ایفا می‌کند، بلکه در خدمت اهداف ایدئولوژیکی خاصی نیز قرار می‌گیرد. ارزیابی‌ها در متون پزشکی عمدتاً در راستای اثبات علمی بودن نتایج هستند؛ این زبان به تثبیت گفتمان اثبات‌گرایی علمی کمک می‌کند، گفتمانی که ادعای بی‌طرفی، دقت عددی، و فاصله گرفتن از ذهنیت دارد. در این چارچوب، گزاره‌های قطعی، مبتنی بر داده و بدون درگیری با جهان اجتماعی یا هنجاری، برای تقویت سرمایه‌ی نمادین رشته پزشکی و جایگاه آن در ساختار دانش جهانی به کار می‌روند (ون دایک، ۲۰۰۸).

در مقابل، در رشته‌هایی چون حقوق، جامعه‌شناسی و فلسفه زبان ارزیابانه اغلب به نقد ساختارهای موجود یا دفاع از دیدگاه‌ها و رویکردهای جایگزین می‌پردازد. برای نمونه، در متون حقوقی، زبان ارزیابانه با مؤلفه‌های قضاوت، نه فقط برای ارزیابی قواعد و نهادهای حقوقی موجود، بلکه برای طرح دعاوی حقوقی-سیاسی و تأکید بر عدالت، تبعیض یا ناکارآمدی ساختارها به کار می‌رود. این کاربرد زبان (حداقل بر اساس تحلیل نمونه‌های این مقاله که البته منطبق بر بخش چشمگیری از پژوهش‌های حقوقی هم دارد)، نشانه‌ای از گفتمان انتقادی مسلط بر رشته‌های هنجاری است که با هدف مشروع‌سازی تغییرات و ارائه‌ی خوانش‌های بدیل از نظم اجتماعی و حقوقی موجود صورت می‌گیرد (فر کلاف، ۲۰۱۳).

در علوم اجتماعی، زبان ارزیابانه معمولاً برای جذب مخاطب دانشگاهی انتقادی و اعمال درگیری گفتمانی به کار می‌رود. استفاده از چندصدایی، نقل قول از دیدگاه‌های دیگر و حضور داوری‌های ارزشی متعدد، همه در راستای تقویت گفتمان‌های مشارکتی و کثرت‌گرا هستند؛ گفتمان‌هایی که به جای تأکید بر قطعیت و پاسخ نهایی، بر پیچیدگی و ضرورت گفت‌وگوی میان دیدگاه‌ها پافشاری دارند (باختین^۱، ۱۹۸۱). این زبان، نمایانگر نوعی اخلاق پژوهشگری انتقادی است که در رشته‌های تفسیری پررنگ‌تر است.

از این منظر، زبان ارزیابانه صرفاً ابزار بلاغت نیست، بلکه ابزاری برای بازتولید یا نقد گفتمان‌های بزرگ‌تر علمی، سیاسی و اجتماعی است. انتخاب نوع ارزیابی، شدت آن، و میزان تک‌صدایی یا چندصدایی بودن آن، تابع رابطه‌ای است میان موقعیت گفتمانی نویسنده، جایگاه معرفتی رشته، و انتظارات نهادی از متن دانشگاهی. برای مثال، حضور

گسترده‌ی قضاوت‌های منفی در حقوق، با هدف ترویج اصلاحات قانونی یا دفاع از حقوق گروه‌های خاص انجام می‌شود و زبان آن در خدمت عدالت‌خواهی نهادی قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که در پزشکی، تمرکز بر قدرت عدد و اثبات، گفتمان پزشکی را به‌عنوان دانشی بی‌طرف و علمی بازتولید می‌کند.

در نهایت، می‌توان گفت که زبان ارزیابانه در متون دانشگاهی، نه تنها حامل ارزش‌های معرفت‌شناختی هر رشته است، بلکه در خدمت بازنمایی و تثبیت یا نقد جایگاه آن رشته در گفتمان علم، قدرت و سیاست نیز قرار دارد. تحلیل این زبان، امکانی فراهم می‌کند تا مناسبات پنهان میان دانش، ایدئولوژی و قدرت در متون علمی نمایان شود؛ همان‌گونه که تحلیل انتقادی گفتمان ون‌دایک تأکید می‌کند، گفتمان‌ها ابزارهایی برای بازتولید سلطه یا مقاومت‌اند، و زبان، اصلی‌ترین میدان تقابل این نیروهاست (ون دایک، ۲۰۰۱).

توصیه‌های کاربردی و نظری

یافته‌های این پژوهش از نظر کاربردی می‌تواند در آموزش دانشگاهی و نگارش علمی مؤثر باشد. آگاهی از الگوهای به‌کارگیری زبان ارزیابانه در رشته‌های مختلف، به دانشجویان و پژوهشگران کمک می‌کند تا استراتژی‌های زبانی خود را متناسب با انتظارات گفتمانی هر رشته سامان دهند. برای مثال، در علوم انسانی، استفاده آگاهانه از قضاوت و ارزش‌گذاری می‌تواند قدرت استدلال‌های انتقادی را تقویت کند؛ درحالی‌که در پزشکی، تمرکز بر بی‌طرفی و استحکام روش علمی، اعتبار متن را در چارچوب رشته افزایش می‌دهد. این یافته‌ها می‌تواند مبنای طراحی کارگاه‌های آموزش نگارش علمی بین‌رشته‌ای قرار گیرد. از منظر نظری، این پژوهش نشان داد که ترکیب نظریه ارزیابی با تحلیل گفتمان انتقادی امکان ارائه خوانشی چندلایه از متون علمی را فراهم می‌کند. منابع ارزیابانه، در کنار نقش‌های بلاغی‌شان، حامل نشانه‌هایی از ایدئولوژی‌های مسلط و راهبردهای مشروعیت‌بخشی دانش نیز هستند. بنابراین، زبان علمی نه صرفاً ابزاری برای انتقال داده‌ها، بلکه سازوکاری برای بازتولید یا به‌چالش کشیدن روابط قدرت در حوزه‌های دانشگاهی است.

افزون بر این، نتایج پژوهش می‌تواند در سطح سیاست‌گذاری آموزشی و پژوهشی نیز دلالت‌هایی داشته باشد. شناخت تفاوت‌های رشته‌ای در کاربرد زبان ارزیابانه به مجلات علمی، ارزیابان مقالات و نهادهای دانشگاهی کمک می‌کند تا معیارهای شفاف‌تر و

عادلانه تری برای ارزیابی کیفیت نگارش و استدلال علمی تعریف کنند. به این ترتیب، زبان ارزیابانه به عنوان پلی میان کارکردهای زبانی، انتظارات رشته‌ای و سیاست‌های علمی عمل می‌کند. در نهایت، برای پژوهش‌های آتی پیشنهاد می‌شود که دامنه‌ی تحلیل به سایر رشته‌های دانشگاهی و نیز ژانرهای علمی متفاوت (مانند مرور ادبیات، بحث، و مقدمه مقالات) گسترش یابد. همچنین مقایسه میان‌فرهنگی و میان‌زبانی می‌تواند ابعاد تازه‌ای از پیوند زبان، گفتمان و قدرت در تولید دانش علمی آشکار سازد.

منابع

فارسی

- اسدی گندمانی، ناصر مقدسی، صحرائیان، اسکندریه (۱۴۰۰). تعیین اثر مواجهه با نور آفتاب و فعالیت فیزیکی بر بروز بیماری مولتیپل اسکلروزیس نوع پیشرونده اولیه، مجله دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران، دوره ۷۹، شماره ۱۲، ۹۶۵-۹۵۸.
- اعتمادالاسلامی بختیاری، سیدمحمد مهدی (۱۴۰۲). توجه تیغ‌آکام در چارچوب نظریه ساختارهای دیالکتیک پیترس، پژوهش‌های فلسفی، ۱۷ (۴۴)، ۸۸-۶۳.
- انصاری، پریا و علیوردی‌نیا، اکبر (۱۴۰۳). تعمیم‌پذیری جنسیتی نظریه شرمساری بازپدیدننده در تبیین رفتارهای انحرافی، فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، ۱۳ (۴): ۵۷۴-۵۵۱.
- ترابی، فرهمند، ذوالفقاری، فتوحی، زرگر (۱۴۰۰). ارزیابی ایمنی‌زایی نوکلئوپروتئین نوترکیب آنفلوآنزا جهت دستیابی به واکسن یونیوسال، مجله دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران، دوره ۷۹، شماره ۱۱، ۱۹۱-۸۸.
- جمالی تنها، پناهی، عالی‌زاد (۱۴۰۲). نظام‌های سیاسی و مسئله اصلاحات توسعه‌گرا در نظام‌های آموزشی؛ بررسی تطبیقی چهار کشور چین، کره جنوبی، ترکیه و مصر، فصلنامه علوم اجتماعی، سال سی‌ام، شماره ۱۰۳، ۹۲-۴۱.
- حمزه‌لویی، حسن؛ رنجبر، مقصود؛ دشتی، محمدتقی (۱۴۰۲). آسیب‌شناسی توسعه قلمرو حقوق عمومی در ایران، فصلنامه علمی پژوهش حقوق عمومی، دوره ۲۴، شماره ۷۸، ۱۵۶-۱۱۹.
- حیاتی، وحید؛ فهیمی، علی اصغر و پهلوانیان، احمد (۱۴۰۳). تحلیل پدیدارشناسانه فیلم: رویکردی فلسفی برای درک عمیق‌تر تجربه سینمایی، پژوهش‌های فلسفی، ۱۸ (۴۹)، ۴۲-۲۳.
- راستایی، حامده؛ فرامرز قراملکی، احد (۱۴۰۰). «جانشینی» نزد لویناس و «جایگزینی» در همدردی: دو رویکرد متفاوت در مواجهه با دیگری، پژوهش‌های فلسفی-کلامی، ۲۳ (۹۰)، ۲۲-۵.
- عزیزی، ستار؛ اکبری، محسن (۱۴۰۰). بررسی مطابقت ایجاد منطقه امن در مرزهای شمالی سوریه با مقررات حقوق بین‌الملل، پژوهش‌های حقوق عمومی، دوره ۲۲، شماره ۷۰، ۴۱-۱۰.
- نصر اصفهانی، جاوری عارف، حیدری، جاوری مجید (۱۴۰۱). بررسی عوامل مؤثر در موفقیت احیای قلبی-ریوی در بیماران با ایست قلبی-ریوی داخل بیمارستانی، مجله دانشکده پزشکی، دانشکده علوم پزشکی تهران، دوره ۸۰، شماره ۴، ۳۲۳-۳۱۳.

نوروزی، قدرات‌اله؛ حینی‌نیا، سیداحمد (۱۴۰۴). شناسایی ابعاد، مؤلفه‌ها و شاخصهای حق بر شهر؛ مورد مطالعه: شهر اصفهان، فصلنامه علمی پژوهش حقوق عمومی، دوره ۲۶، شماره ۸۶، ۱۹۶-۱۵۱.
نیکبخش، بهرام (۱۴۰۱). انباشت و استفاده از «سرمایه زیباشناختی بدن» بر حسب معیارهای هنجاری جنسیتی، فصلنامه علوم اجتماعی، سال بیست و نهم، شماره ۹۸، ۱۵۹-۱۲۱.

انگلیسی

- Babaii, Esmat. (2011). Attitude markers in book reviews: The case of applied linguistics discourse community. *Journal of English Language Teaching and Learning*, 2(7), 1-23.
- Babaii, Esmat; Ansary, Hasan. (2005). The discourse structure of and sociopolitical strictures on TV commercials. *Asian ESP Journal*, 1(4), 1-15.
- Bakhtin, Mikhail M. (1981). *The dialogic imagination: Four essays* (M. Holquist, Ed.; C. Emerson & M. Holquist, Trans.). University of Texas Press.
- Basturkmen, Helen. (2012). Review of research into the teaching and learning of spoken genre. *Language Teaching*, 45(4), 416-430. <https://doi.org/10.1017/S0261444812000010>
- Bednarek, Monika. (2006). *Evaluation in media discourse: Analysis of a newspaper corpus*. Continuum.
- Bhatia, Vijay K. (1993). *Analyzing genre: Language use in professional settings*. Longman.
- Bourdieu, Pierre. (1987). What makes a social class? On the theoretical and practical existence of groups. *Berkeley Journal of Sociology*, 32, 1-17.
- Bourdieu, Pierre. (1991). *Language and symbolic power* (J. B. Thompson, Ed.; G. Raymond & M. Adamson, Trans.). Harvard University Press.
- Creswell, John W. (2014). *Research design: Qualitative, quantitative, and mixed methods approaches* (4th ed.). SAGE Publications.
- Diani, Gianfranco. (2009). Evaluative language and stance in academic discourse: A cross-cultural perspective. In M. Gotti (Ed.), *Academic identity in international context* (pp. 145-164). Peter Lang.
- Fairclough, Norman. (1995). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. Longman.
- Fairclough, Norman. (2003). *Analysing discourse: Textual analysis for social research*. Routledge.
- Fairclough, Norman. (2013). *Critical discourse analysis: The critical study of language* (2nd ed.). Routledge.
- Farnia, Maryam; Saedi, Zahra; Ataei, Mohammad. (2020). Investigating interpersonal meaning in research article discussions: A comparative study. *Journal of English Language Studies*, 10(1), 1-20.
- Foucault, Michel. (1972). *The archaeology of knowledge* (A. M. Sheridan Smith, Trans.). Pantheon Books.
- Habermas, Jürgen. (1984). *The theory of communicative action, Vol. 1: Reason and the rationalization of society* (T. McCarthy, Trans.). Beacon Press.
- Halliday, M. A. K.; Matthiessen, Christian M. I. M. (2014). *Halliday's introduction to functional grammar* (4th ed.). Routledge.

- Hood, Susan. (2010). *Appraising research: Evaluation in academic writing*. Palgrave Macmillan.
- Hood, Susan. (2011). Case studies in appraisal analysis. In G. Thompson & S. Hunston (Eds.), *System and text: Making links – Studies in honour of Michael Halliday* (pp. 145–162). John Benjamins.
- Hunston, Susan; Thompson, Geoff (Eds.). (2000). *Evaluation in text: Authorial stance and the construction of discourse*. Oxford University Press.
- Hyland, Ken. (1990). A genre description of the argumentative essay. *RELC Journal*, 21(1), 66–78.
- Hyland, Ken. (1998). Persuasion and context: The pragmatics of academic metadiscourse. *Journal of Pragmatics*, 30(4), 437–455.
- Hyland, Ken. (2002). Authority and invisibility: Authorial identity in academic writing. *Journal of Pragmatics*, 34(8), 1091–1112.
- Hyland, Ken. (2005). *Metadiscourse: Exploring interaction in writing*. Continuum.
- Hyland, Ken; Sancho Guinda, Carmen (Eds.). (2012). *Stance and voice in written academic genres*. Palgrave Macmillan.
- Hyland, Ken; Tse, Polly. (2005). Hooking the reader: A corpus study of evaluative that in abstracts. *English for Specific Purposes*, 24(2), 123–139.
- Kanoksilapatham, Budsabong. (2005). Rhetorical structure of biochemistry research articles. *English for Specific Purposes*, 24(3), 269–292.
- Lam, S. L.; Crosthwaite, P. (2018). Appraisal resources in L1 and L2 argumentative essays: A contrastive learner corpus-informed study of evaluative stance. *Journal of Corpora and Discourse Studies*, 1(1), 8–35.
- Xu, L., & Ibrahim, N. M. (2016). Justification Resources in English Thesis Abstracts Written by Chinese and Malay Doctoral Students. *International Journal of Academic Research in Business and Social Sciences*, 6(14), 1–15. <https://doi.org/10.6007/IJARBSS/v6-i14/21728>
- Martin, James R.; White, Peter R. R. (2005). *The language of evaluation: Appraisal in English*. Palgrave Macmillan.
- Paltridge, Brian. (2006). *Discourse analysis: An introduction*. Continuum.
- Salager-Meyer, Françoise. (1998). “I think that perhaps you should”: A study of hedges in written scientific discourse. In M. V. Partington (Ed.), *Patterns and meanings: Using corpora for English language research and teaching* (pp. 133–152). John Benjamins.
- Samraj, B. (2008). A discourse analysis of master's theses across disciplines with a focus on introductions. *Journal of English for Academic Purposes*, 7(1), 55–67.
- Swales, John M. (1990). *Genre analysis: English in academic and research settings*. Cambridge University Press.
- White, Peter R. R. (2011). *Appraisal* [Online resource]. (در صورت حفظ منبع الکترونیکی)
- Wodak, Ruth; Meyer, Michael (Eds.). (2009). *Methods of critical discourse analysis* (2nd ed.). SAGE Publications.
- Wodak, Ruth; Meyer, Michael (Eds.). (2016). *Methods of critical discourse studies* (3rd ed.). SAGE Publications.